

میانگین نرخ استثمر کارگران در ایران

هر کارگر یدی یا فکری که در کارخانه، کارگاه ساختمانی، نیروگاه برق، معدن، کشتزار، بندر، مدرسه، دانشگاه و بیمارستان، هتل، رستوران و مراکز تفریحی و فرهنگی و یا بر روی وسائل حمل و نقل، ارتباطات، مخابرات، و غیره به کار مشغول است هر روز و هر ساعت استثمر را با گوشت و پوست خود احساس می کند و انباشت بی وقفه سرمایه و ثروت سرمایه داران و دیگر استثمرگران و فقر و سیه روزی خود و هم طبقه ای هایش را با چشمان خود می بیند. این واقعیت که کارگران استثمر می شوند و استثمر در جامعه سرمایه داری امری دائمی و روز افزون است برای کارگران و زحمتکشان و نیز برای هر انسان واقع بین و بی غرضی امری بدیهی به شمار می رود. هر کسی می داند که پول، پول نمی زاید و پیشرفته ترین ماشین ها و تأسیسات و مدرن ترین اتومات ها، ربات ها و رایانه ها نمی توانند بدون نیروی بدنی، عصبی و فکری کسانی که آنها را به کار می اندازند، برنامه ریزی و کنترل می کنند و تعمیر و نگهداری می نمایند کوچکترین محصول و خدمتی به وجود آورند. افزون بر این خود این ماشین ها، ربات ها، رایانه ها، اتومات ها و غیره باید طراحی و ساخته شوند و این نیز جز با نیروی کار بدنی، عصبی و فکری کارگران یدی و فکری و جز با تکیه بر تکنولوژی و دانش که محصول کار فکری و یدی انباشت شده گذشته و حال است، میسر نیست.

بدین سان ممکن است این پرسش مطرح شود که پس چه نیازی به دانستن میزان و نرخ استثمر هست؟ کارگران می دانند که استثمر می شوند و همین کافی است. وانگهی استثمر، چه کم و چه زیاد، «غیر عادلانه» و «غیر انسانی» است و باید با آن مبارزه کرد: «کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم»!

ما می گوئیم مبارزه با استثمر و با نظام های استثمرگر و به طور مشخص مبارزه با سرمایه داری امری صرفاً اخلاقی نیست، بلکه مبارزه ای همه جانبه در حوزه های اقتصادی، سیاسی، نظری و فرهنگی است. مبارزه ای است که برای پیشبرد آن و برای به پیروزی رساندنش باید شناخت عینی و علمی داشت و شناخت عینی و علمی نمی تواند از شناخت و اندازه گیری کمی خود را بی نیاز بداند، هرچند که در آن خلاصه نمی شود چون تحلیل و بررسی کیفی نیز ضروری است و اینها همه باید در خدمت عمل انقلابی طبقه کارگر باشند.

ما در این نوشته نخست مبانی نظری و روش شناختی محاسبه نرخ ارزش اضافی یا نرخ استثمر، سپس مسأله ارزش و قیمت و نقش آن در محاسبه ارزش اضافی و نرخ آن، آنگاه روش مارکس در محاسبه ارزش اضافی براساس داده های واقعی و پس از آن محاسبه میانگین نرخ استثمر در ایران را توضیح می دهیم. در پایان، نتایج تحلیل و محاسباتی را که در طول نوشته انجام داده ایم، جمع بندی می

کنیم. مقاله علاوه بر متن اصلی دارای ۴ پیوست است که در زیر نویس ها به آنها ارجاع داده شده است. این پیوست ها بیشتر برای توضیح نظری برخی از مطالب و اطلاعاتی است که در مقاله مورد بحث قرار گرفته اند. خواننده ای که میل دارد زودتر از تحلیل و نتایج موضوع اصلی نوشته آگاه شود، می تواند در مرحله اول بدون مراجعه به این پیوست ها به خواندن مقاله ادامه دهد و پس از آن در صورت احساس لزوم به مطالعه پیوست ها بپردازد.

۱- مبانی نظری و روش شناختی محاسبه نرخ استثمار

در شیوه تولید سرمایه داری، کارگران مولد^۱ علاوه بر کار لازم، یعنی کاری که معادل محصولات و خدمات لازم برای بازتولید نیروی کار آنها و به عبارت دیگر معادل مزد دریافتی آنان برای مدت معینی است، مقداری کار اضافی یعنی کار رایگان یا پرداخت نشده که به صورت محصول اضافی در می آید، به کارفرمایان تحویل می دهند. در نظام سرمایه داری، کارگران از نظر اقتصادی مجبور به تحمل استثمار یا تحویل مقداری کار اضافی به کارفرمایان هستند چون فاقد وسائل تولید و وسائل زندگی اند و بدون فروش نیروی کارشان نمی توانند به زندگی ادامه دهند. از سوی دیگر نیروی کاری که نتواند در زمانی معین بیش از ارزش خود، یعنی بیش از مزد برای آن مدت، ارزش تولید کند استخدام نخواهد شد.

نسبت کار اضافی به کار لازم در زمان معین، نرخ ارزش اضافی یا نرخ استثمار نام دارد. نرخ ارزش اضافی هم برای فرد کارگر مولد و هم برای کل کارگران مولد در یک جامعه سرمایه داری قابل تعریف است. اگر کارگری روزانه ۸ ساعت کار کند و در مدت ۴ ساعت از این ۸ ساعت ارزشی معادل مزد روزانه خود به وجود آورد مقدار کار اضافی روزانه او برابر $4=8-4$ - ۴ ساعت و نرخ ارزش اضافی یا نرخ استثمار او برابر $1=4:4$ و یا ۱۰۰٪ خواهد بود. کار لازم و کار اضافی، هم بر حسب زمانی که بیانگر آن هستند و هم بر حسب معادل پولی زمان کار قابل اندازه گیری اند. اگر مزد روزانه کارگری که در بالا مثال زدیم ۱۰ هزار تومان باشد، ارزش روزانه ای که این کارگر با توجه به نرخ استثمار ۱۰۰٪ تولید می کند معادل ۲۰ هزار تومان خواهد بود که ۱۰ هزار تومان آن به صورت مزد به او برمی گردد و ۱۰ هزار تومان دیگر به جیب کارفرما و دیگر استثمارگران می رود. اگر کار لازم او ۳ ساعت باشد (یعنی در مدت ۳ ساعت ارزشی معادل مزد خود تولید کند) و زمان کار روزانه همان ۸ ساعت باقی بماند، کار اضافی روزانه او ۵ ساعت می شود و نرخ استثمار برابر با $1/66=3:5$ و یا ۱۶۶٪ خواهد

۱- برای تعریف و توضیح کارگران مولد و غیر مولد به پیوست ۱ رجوع کنید.

بود. اگر به عکس کار لازم او ۵ ساعت باشد و زمان کار روزانه ثابت بماند کار اضافی یا رایگان او ۳ ساعت خواهد شد و نرخ استنثار یا نرخ ارزش اضافی برابر با $0/6 = 5:3$ و یا ۶۰٪ خواهد گردید.

نرخ استنثار به عوامل مختلفی بستگی دارد که زمان کار روزانه، بارآوری کار و سطح مزد (به عبارت دیگر مقدار محصولات و خدماتی که برای بازتولید نیروی کار لازم اند) مهم ترین آن عوامل هستند. هر چند گرایش عمومی نرخ ارزش اضافی در جامعه سرمایه داری گرایش صعودی است، اما بی تردید مبارزه و مقاومت کارگران در مقابل کارفرمایان و دولت در محدود کردن نرخ استنثار مؤثر است.

کارگری که در یک واحد تولیدی کار می کند و یا ناظری خارجی که روند تولید سرمایه داری در دوره معینی، مثلاً یک سال، شش ماه یا حتی یک ماه، در آن واحد تولیدی را مورد بررسی قرار می دهد درکی از ارزش اضافی و حتی تا حدودی از میزان آن در آنجا به دست خواهد آورد، اما این میزان، دقیق نخواهد بود و به ویژه قابل تعمیم به کل جامعه نیست.

یک علت این امر آن است که بارآوری کار، سطح مزد، میزان ساعات کار (روزانه، هفتگی، ماهانه یا سالانه) کارگران رشته های مختلف و واحدهای مختلف ممکن است با یکدیگر تفاوت داشته باشند و معمولاً تفاوت دارند. بنابراین حتی اگر مشاهده و محاسبه ناظر ما در واحد تولید معینی درست باشد نتیجه ای که به دست می آورد در بهترین حالت بیانگر وضع آن واحد تولیدی خاص است و وضعیت عمومی را منعکس نمی کند یا تماماً منعکس نمی کند. از سوی دیگر، محاسبه ارزش اضافی در یک واحد تولیدی مستلزم محاسبه هزینه تولید و میزان فروش آن واحد در مدتی معین، مثلاً یک سال، است. اما هزینه تولید در هر واحد تولیدی مستلزم در نظر گرفتن قیمت ها (به ویژه قیمت مواد خام و کمکی، انرژی و هزینه های جاری دیگر یا هزینه واسطه) است. این قیمت ها می توانند نوسانات زیادی نسبت به ارزش هزینه

های واسطه داشته باشند، همان گونه که استهلاکی که برای سرمایه پایا (یا سرمایه استوار)^۲ محاسبه می شود، چون براساس قیمت است امکان دارد با ارزش واقعی سرمایه استوار یا سرمایه پایای مصرف شده تفاوت داشته باشد. همچنین قیمت فروش محصولات آن واحد می تواند بیشتر یا کمتر از ارزش آن محصولات باشد. از این رو سود سرمایه دار یک واحد تولیدی ممکن است از ارزش اضافی تولیدی

^۲ - اصطلاح سرمایه پایا (به انگلیسی fixed capital ، به فرانسوی capital fixe و به آلمانی fixes Kapital) را برای آن بخش از سرمایه مولد که در ماشین آلات، تأسیسات و ساختمان های تولیدی تبلور می یابد به کار می گیریم. در کتاب ها و نشریات اقتصادی سرمایه داری فارسی و نیز در آمارهای دولتی این اصطلاح به سرمایه ثابت ترجمه شده است. ما سرمایه ثابت (به انگلیسی constant capital و به فرانسوی capital constant و به آلمانی konstante Kapital) را در مفهوم مارکسی آن به کار می بریم که نه تنها ماشین آلات، تأسیسات و ساختمان های تولیدی بلکه مواد خام و کمکی، انرژی، ابزارها، وسائل یدکی و غیره را نیز دربر می گیرد.

کارگران آن واحد بیشتر یا کمتر باشد. بنابراین نرخ ارزش اضافی ای که بر مبنای سود آن واحد بدین طریق به دست می آید می تواند از میزان واقعی یا حتی از میزان متوسط نرخ ارزش اضافی بیشتر یا کمتر باشد و گاهی این تفاوت ها قابل ملاحظه اند.

برای پرهیز از این نوع اشتباهات و یا به حداقل رساندن آنها و برای اینکه نرخ ارزش اضافی در کل جامعه (یا میانگین نرخ ارزش اضافی) به دست آید، باید تحلیل و محاسبه نه بر اساس داده های یک بنگاه یا حتی یک رشته تولیدی بلکه بر اساس داده های کل اقتصاد جامعه (یا به عبارت دقیق تر کل تولید سرمایه دارانه یا تولید بر اساس کار مزدی در جامعه مورد نظر) صورت گیرد. یعنی باید حوزه تحلیل و محاسبه، اقتصاد کلان باشد و نه اقتصاد خرد یا اقتصاد بنگاه. در ضمن در محاسبه حجم ارزش اضافی کل جامعه و نرخ ارزش اضافی کل، روزهای تعطیل و مرخصی با حقوق کارگران و مزایا و غیره هم در نظر گرفته می شوند و از آنجا که کل کار لازم و کل کار اضافی، و نرخ متوسط ارزش اضافی در یک سال مورد نظرند تفاوت های موجود در ساعات کار کارگران واحدها، اختلاف مزدها، اختلاف در بارآوری کار در رشته های مختلف نیز خود به خود در محاسبه وارد شده اند.

البته در حوزه اقتصاد کلان هم، محاسبه دقیق نرخ ارزش اضافی به علت درهم تنیدگی داده ها در آمارهای سرمایه داری ساده نیست. این آمارها بر اساس مفاهیم اقتصادی مارکس تنظیم نشده اند و از این رو استخراج و محاسبه مقادیر کمی مفاهیم مارکسی از داده های اقتصادی سرمایه داری مستلزم مقداری تلاش و محاسبه مجدد و پذیرش حد معینی از تقریب و خطای محاسبه است. در ایران، افزون بر این مشکلات، کمبود داده های اقتصادی و به روز نبودن آنها و نیز پوشاندن و تحریف یک رشته اطلاعات هم «مزید بر علت» می شود.

۲ - مسأله ارزش و قیمت

اما صرف نظر از این مشکلات فنی و اطلاعاتی برای محاسبه ارزش اضافی، یک معضل روش شناختی هم وجود دارد که باید آن را درست فهمید و راه حل قابل قبولی برای آن پیدا کرد. این مشکل که در بالا نیز بدان اشاره شد چنین است:

مفاهیمی مانند نرخ ارزش اضافی (و نیز سرمایه متغیر، سرمایه ثابت، ترکیب ارگانیک سرمایه، نرخ سود و غیره) چون به مقوله ارزش مربوط اند قاعدتاً محاسبات مربوط به آنها باید بر اساس ارزش یعنی کار اجتماعاً لازم برای تولید آنها صورت گیرد (حال واحد ارزش را ساعت کار بگیریم یا هم ارز پولی آن تفاوتی ایجاد نمی کند). همچنین محاسبه کل حجم تولید و اجزای مختلف آن باید بر اساس ارزش انجام شود تا بتوان پس از کسر مقادیر لازم برای جانشینی سرمایه ثابت و سرمایه متغیر مصرف شده، مقدار کل

ارزش اضافی را (طبیعتاً برحسب ساعات کار یا معادل پولی آن) به دست آورد و از تقسیم آن بر کل سرمایه متغیر، یعنی کل مزد کارگران مولد، که آن هم باید برحسب ارزش محاسبه شود، نرخ ارزش اضافی را محاسبه کرد. اما داده هائی که می توانیم از آنها استفاده کنیم و در دسترس اند براساس قیمت بازار کالاها محاسبه شده اند که می توانند با ارزش آنها تفاوت داشته باشند.

بنابراین سؤالی که مطرح می شود این است که آیا ما حق داریم محاسبات ارزشی را براساس قیمت های بازار انجام دهیم و آیا نتایج چنین محاسباتی معنی دار و قابل اتکا هستند؟

نخست ببینیم قیمت چیست و چه ارتباطی با ارزش دارد؟

نگاهی سریع به قیمت و عناصر تشکیل دهنده آن در سیر تاریخی تکامل اقتصادی بی فایده نیست.

در آغاز نظام تولید کالائی و هنگامی که سرمایه داری هنوز تکامل زیادی نیافته بود کالاها با ارزش خود، یعنی براساس کار لازم برای تولیدشان، مبادله می شدند. اما ارزش یک کالا به علت تفاوت های موجود در سطح بارآوری کار تولید کنندگان مختلف آن کالا (خواه تولید کننده های مستقل باشند یا بنگاه های سرمایه دارانه) و شرایط مختلف تولید و برحسب تولید کنندگان مختلف می توانست متفاوت باشد. یعنی برای یک کالا ارزش های انفرادی متفاوتی (بر حسب تولید کننده های مختلف) وجود داشت و دارد. تولید کننده ای با بارآوری کم و شرایط تولید نامناسب، کار بیشتری برای تولید کالای مورد نظر صرف می کرد (یعنی کالای او «گران» تمام می شد) و تولید کننده با بارآوری بالاتر و شرایط تولید بهتر، کار کمتری صرف تولید همان کالا می کرد (یعنی کالای او «ارزان» تمام می شد). اما با گسترش تولید کالائی، افزایش شمار تولید کنندگان کالا در رشته های مختلف، گسترش ارتباطات و تجارت (داخلی و خارجی) و غیره، وجود ارزش های متفاوت برای یک کالای واحد نمی توانست دوام بیاورد و می بایست ارزشی واحد برای کالای واحد در سطح بازار شکل بگیرد. این ارزش دیگر نه ارزش انفرادی (یعنی مربوط به این یا آن تولید کننده)، بلکه ارزش اجتماعی بود یعنی ارزش یک کالا با مقدار کاری که به طور اجتماعی برای تولید آن لازم بود (کار اجتماعاً لازم برای تولید آن کالا) تعیین می شد. مارکس این کار اجتماعاً لازم را ارزش بازاری می نامد.^۳ در شرایط عادی ارزش بازاری یک کالا با میانگین کار لازم برای تولید کالا تعیین می شود.

^۳ - مارکس در فصل ۱۰ جلد سوم سرمایه می نویسد:

«اینکه فرض شود کالاها در قلمروهای گوناگون تولید به ارزش خود فروخته می شوند تنها به این معنی است که ارزش آنها مرکز ثقلی است که قیمت ها به گرد آن نوسان می کنند و [میزان] افزایش و کاهش دائمی آنها گرایش به برابر شدن دارد. از سوی دیگر باید بین ارزش انفرادی کالاها که سازندگان مختلف تولید می کنند و ارزش بازاری آنها ... فرق گذاشت.

فرض می‌کنیم برای تولید کالای معینی ۴ تولید کننده الف، ب، پ و ت وجود داشته باشند. تولید کننده (الف) ۱۰۰ واحد تولید کند و ارزش انفرادی واحد کالای او (یعنی کار لازم برای تولید واحد آن کالا) برابر ۱۱ ساعت باشد، تولید کننده (ب) ۱۴۰ واحد تولید کند و ارزش انفرادی واحد کالای او ۸ ساعت باشد، تولید کننده (پ) ۱۶۰ واحد تولید کند و ارزش انفرادی واحد کالای او ۹ ساعت باشد و تولید کننده (ت) ۱۲۰ واحد تولید کند و ارزش انفرادی کالای او ۷ ساعت باشد. ارزش بازاری این کالا برابر میانگین موزون ارزش های انفرادی است یعنی:

$$\text{ارزش بازاری} = (100 + 140 + 160 + 120) : (100 \times 11 + 140 \times 8 + 160 \times 9 + 120 \times 7)$$

$$\text{ارزش بازاری} = 4500 : 520 = 8/65 \text{ ساعت}$$

یعنی ارزش بازاری این کالا و یا کار اجتماعاً لازم برای تولید این کالا و یا کار متوسط اجتماعی لازم برای تولید این کالا برابر ۸/۶۵ ساعت و یا ۸ ساعت و ۳۹ دقیقه خواهد بود. اگر معادل پولی ارزش تولید شده در یک ساعت (و نه مزد ساعتی یک کارگر که از ارزشی که او در این مدت تولید می‌کند کمتر است) را برابر ۵۰۰۰ تومان فرض کنیم ارزش بازاری (و یا به طور خلاصه ارزش) کالای مورد نظر در این مثال برابر با ۴۳۲۵۰ تومان خواهد بود. روشن است که این ارزش با ارزش های انفرادی تولید کنندگان مختلف فرق دارد. تولید کننده های الف و پ مجبورند کالای خود را به ارزشی کمتر از ارزش های انفرادی کالای خود بفروشند و تولید کننده های ب و ت کالای خود را با ارزشی بیش از ارزش انفرادی کالای خود می‌فروشند (البته همگی به ارزش بازار می‌فروشند).

این وضعیت که گفته شد مربوط به حالتی است که مجموع ۵۲۰ واحد کالائی که این تولید کنندگان به بازار عرضه می‌کنند با تقاضا برای این کالا برابر باشد. اگر تقاضا از این ۵۲۰ واحد بیشتر باشد قیمت واحد این کالا از ارزش بازاری آن یعنی ۸ ساعت و ۳۹ دقیقه بیشتر خواهد شد و امکان دارد به ۹ یا ۱۰ ساعت برسد و حتی ممکن است از ۱۱ ساعت (ارزش انفرادی کالای تولید کننده ای که کمترین بارآوری را داشت) هم بیشتر شود (یعنی بیش از ۵۵ هزار تومان). اگر تقاضا از این ۵۲۰ واحد کمتر باشد قیمت

ارزش انفرادی برخی از این کالاها پائین تر از ارزش بازاری آنها است (یعنی زمان کار لازم کمتری از آنچه در ارزش بازاری بیان می‌شود برای تولید آنها لازم است) در حالی که ارزش انفرادی کالاهای تولید کنندگان دیگر بیشتر از ارزش بازاری آنها است. ارزش بازاری را باید از یک سو همچون ارزش متوسط کالاهای تولید شده در یک حوزه معین در نظر گرفت و از سوی دیگر همچون ارزش انفرادی کالاهائی که در شرایط متوسط قلمرو مربوط به خودشان تولید می‌شوند و توده انبوه محصولات آن قلمرو را تشکیل می‌دهند. تنها در شرایط غیر عادی [فوق العاده] است که کالاهای تولید شده در بدترین شرایط یا در مساعدترین شرایط ارزش بازار را تنظیم می‌کنند و این ارزش بازار به نوبه خود مرکز نوسانات قیمت های بازار را تشکیل می‌دهد. این قیمت های بازار برای کالای واحدی یکسانند.» (تأکید از من است س. ش.)

بازار از ارزش بازار کمتر خواهد شد و ممکن است به ۸ ساعت یا ۷ ساعت و حتی کمتر کاهش یابد (یعنی کمتر از ۳۵ هزار تومان).

مارکس در سرمایه، جلد اول فصل سوم، *مقیاس ارزش*، می نویسد: «بیان ارزش یک کالا با طلا، یعنی اینکه بگوئیم X واحد از کالای A برابر Y واحد کالای پول [طلا] است، شکل پولی ارزش، یا قیمت آن است». به عبارت دیگر قیمت، بیان پولی ارزش است.

این در درجه اول بدان معنی است که قیمت و ارزش ماهیت و کیفیت یکسانی دارند که همان کار مجرد است. البته از نظر کمی نیز رابطه بسیار نزدیکی بین قیمت و ارزش وجود دارد و تغییرات ارزش (ناشی از تغییرات نیروهای مولد و بارآوری کار)، در قیمت منعکس می شوند و به شرط ثابت ماندن دیگر عوامل، دقیقاً تغییرات قیمت را رقم می زنند. در حالت «ایده آل» (یعنی هنگامی که عرضه یک کالا با تقاضای آن دقیقاً برابر است)، قیمت آن کالا و ارزش آن بیانگر مقدار یکسانی کار مجرد هستند. اما اینکه قیمت توسط ارزش تعیین می شود و قیمت بیان پولی ارزش است به این معنی نیست که همواره قیمت و ارزش از نظر کمی یکسانند. در جملاتی که از مارکس درباره ارزش بازار و قیمت آوردیم دیدیم که مارکس به روشنی می گوید: «اینکه فرض شود کالاها در قلمروهای گوناگون تولید به ارزش خود فروخته می شوند البته تنها به این معنی است که ارزش آنها مرکز ثقلی است که قیمت ها به گرد آن نوسان می کنند» (تأکید بر کلمات از من است. س. ش.).

مارکس در سرمایه جلد اول فصل سوم رابطه بین ارزش و قیمت را با تفصیل بیشتری چنین بیان می کند:

«قیمت، نام پولی کاری است که در کالا تحقق یافته است. بنابراین بیان هم ارز بودن یک کالا با مجموع پولی که قیمت آن را تشکیل می دهد نوعی همانگویی است درست همان طور که کلاً ارزش نسبی یک کالا بیانی از هم ارز بودن دو کالا است. گرچه قیمت همچون نشانگر [نمایانگر، شاخص] ارزش یک کالا، نشانگر نسبت مبادله آن با پول است، اما از اینجا نتیجه نمی شود که نشانگر این نسبت مبادله بودن ضرورتاً همان نشانگر کمیت ارزش بودن است. فرض کنیم زمان کار لازم برای تولید ۱۲/۷ کیلو گرم [چارک انگلیسی quarter] گندم با زمان لازم برای تولید ۲ اونس طلا برابر باشد و ۲ لیره استرلینگ، نام پولی ۲ اونس طلا اختیار شود. بنابراین دو لیره استرلینگ بیان پولی ارزش ۱۲/۷ کیلو گرم گندم یا قیمت آن است. حال اگر شرایطی موجب شوند که قیمت ۱۲/۷ کیلو گرم گندم به ۳ لیره استرلینگ افزایش یابد یا به ۱ لیره کاهش پیدا کند در آن صورت با آنکه ۱ لیره بسیار کمتر و ۳ لیره بسیار بیشتر از آن هستند که بیانگر ارزش ۱۲/۷ کیلو گرم گندم باشند، با این همه قیمت آن به حساب می آید زیرا از یک سو شکلی

^۴ - exponent به انگلیسی و آلمانی، exposant به فرانسوی

هستند که در آن ارزش تظاهر می یابد یعنی پول، و از سوی دیگر نشانگر نرخ مبادله گندم با پول اند. اگر شرایط تولید یا به عبارت دیگر اگر قدرت تولیدی کار [بارآوری کار] ثابت بماند کمیت یکسانی از کار اجتماعاً لازم برای بازتولید $12/7$ کیلو گرم گندم چه پیش از افزایش تولید و چه پس از آن لازم اند. این وضعیت به تولید کننده گندم و به دیگر تولید کنندگان بستگی ندارد.

کمیت ارزش، بیانگر نوعی رابطه تولید است، بیانگر پیوندی است که ضرورتاً بین یک محصول معین و بخشی از کل زمان کار اجتماعی که برای تولید آن لازم است وجود دارد. به محض تبدیل کمیت ارزش به قیمت، رابطه ضروری بالا به شکل رابطه کمابیش تصادفی نسبت مبادله بین یک کالا و کالای دیگر یعنی پول درمی آید. اما این رابطه مبادله ممکن است یا بیانگر کمیت واقعی ارزش کالا باشد یا بیانگر کمیتی از طلا که از آن ارزش کمتر یا بیشتر است و در شرایط معینی در عوض آن پرداخت شده است. بنابراین امکان عدم انطباق قیمت و کمیت ارزش، ذاتی خود شکل ارزش است. این عیبی به حساب نمی آید بلکه به عکس به نحو تحسین برانگیزی شکل قیمت را به شیوه تولیدی تطبیق می دهد که قوانین ذاتی اش خود را به صورت میانگین بی نظمی های ظاهراً غیر قانونمندی که خنثی گر یکدیگرند تحمیل می کنند». (تکیه بر کلمات از من است. س. ش.).

بنابراین حتی در حالت تولید کالائی نه چندان پیشرفته، قیمت بازار به گرد ارزش بازار یا به طور ساده قیمت به گرد ارزش نوسان می کند. البته به طور کلی ارزش، عامل تعیین کننده قیمت است و تغییرات عرضه و تقاضا نه قیمت بلکه نوسانات قیمت (به گرد ارزش) را تعیین می کنند.

با تکامل و گسترش شیوه تولید سرمایه داری نیروی کار به کالائی مانند هر کالای دیگر تبدیل می شود و ارزش آن مانند هر کالای دیگر با میزان کار اجتماعاً لازم برای تولید آن (یا بازتولید آن) تعیین می گردد. بدین سان دست کم در مورد کار ساده مزدها گرایش به برابری پیدا می کنند. در مورد کار مرکب (کار پیچیده، یا کار متکی بر مهارت بالا) نیز، که اساساً مضرری از کار ساده است، مزدها در طول زمان کمابیش یکسان می شوند (این گرایش مزدها به برابری منافاتی با اختلاف واقعی مزدها در لحظه معین در واحدهای مختلف تولید سرمایه داری و در رشته های مختلف ندارد).

از سوی دیگر به خاطر آزادی انتقال کارگر از یک رشته فعالیت به رشته دیگر و از یک منطقه به منطقه دیگر، نرخ ارزش اضافی نیز به برابر شدن گرایش پیدا می کند. اما در رشته های مختلف تولیدی ترکیب ارگانیک سرمایه متفاوت است، یعنی میزان سرمایه متغیر در مقدار معینی از سرمایه مولد برحسب صنایع و رشته های مختلف فرق می کند. از آنجا که نرخ ارزش اضافی را یکسان گرفتیم، مقدار ارزش اضافی تولید شده در رشته های مختلف که برابر با سرمایه متغیر به کار افتاده در این رشته ها ضرب در نرخ ارزش اضافی است، برای حجم معینی از سرمایه مولد به کار افتاده در این رشته ها یکسان خواهد

بود. اگر کالاها با ارزش خود مبادله شوند مقدار ارزش اضافی تولید شده توسط حجم معینی از سرمایه مولد در رشته هائی که در آنها ترکیب ارگانیک سرمایه پائین تر است بیش از ارزش اضافی برای همان حجم از سرمایه مولد در رشته های با ترکیب ارگانیک بالاتر تولید خواهد بود. بدین سان اگر کالاها با ارزش خود مبادله شوند نرخ سود در رشته های مختلف متفاوت خواهد بود. تفاوت نرخ سود در رشته های مختلف باعث هجوم سرمایه ها به رشته های سود بخش تر و بیرون آمدن سرمایه از رشته های کم سود خواهد شد. افزایش سرمایه های به کار افتاده در رشته های با ترکیب ارگانیک پائین تر باعث تشدید رقابت بین سرمایه داران و نیز افزایش تولید در این رشته ها می گردد و در نتیجه ارزش کالاهای تولید شده در این رشته ها کاهش پیدا خواهد کرد. در رشته های با ترکیب ارگانیک بالاتر روند عکس آنچه گفتیم رخ می دهد یعنی به خاطر کاهش عرضه در این رشته ها (ناشی از بیرون آمدن بخشی از سرمایه های فعال در آن) و ثابت ماندن یا حتی افزایش تقاضا برای محصولات آنها، ارزش بازاری این محصولات افزایش پیدا می کند بدین سان نرخ سود بالا در رشته های با ترکیب ارگانیک پائین، گرایش به کاهش پیدا می کند و نرخ سود پائین در رشته های با ترکیب ارگانیک بالا، افزایش می یابد. با ادامه این روند نرخ سود در رشته های مختلف به یکسان شدن گرایش دارد. این روند تأثیر خود را بر مبادله کالاها می گذارد و باعث می شود که کالاها نه با ارزش تولید خود بلکه با آنچه قیمت تولید نامیده می شود (یعنی هزینه تولید کالا به علاوه سود متوسط سرمایه ای که برای تولید آن کالا به کار افتاده) مبادله شوند.

نتایج آنچه در بالا آمد و چکیده توضیحات پیوست ۲ را می توان چنین خلاصه کرد:

- اگر کالاها براساس ارزش خود مبادله شوند نرخ سود در رشته های مختلف تولید که ترکیب ارگانیک سرمایه شان متفاوت است یکسان نخواهد بود.
- رقابت بین سرمایه داران باعث نزدیک شدن نرخ سودهای متفاوت به یکدیگر و به نرخ متوسط سود، فارغ از ترکیب ارگانیک سرمایه های مختلف می شود.
- برای تحقق این امر لازم است که کالاها نه براساس ارزش، بلکه برپایه قیمت تولید خود مبادله شوند. قیمت تولید یک کالا عبارت است از هزینه تولید آن کالا به علاوه سهم سود مربوط به آن کالا از سود متوسط کل سرمایه ای که برای تولید آن کالا به کار افتاده شده است (و نه صرفاً سرمایه مصرف شده برای تولید آن).
- قیمت تولید یک کالا با ارزش آن تفاوت دارد، اما مجموع قیمت های تولید کالاها با مجموع ارزش های کالاهای تولید شده در زمانی معین برابر است.

• سود سرمایه های انفرادی با ارزش های اضافی تولید شده توسط آنها عموماً یکسان نیست (مگر اینکه ترکیب ارگانیک سرمایه در یک رشته یا یک بنگاه برابر ترکیب ارگانیک متوسط کل سرمایه مولد اجتماعی باشد). اما در یک دوره گردش سرمایه، مجموع سودهای سرمایه های رشته های مختلف تولیدی برابر مجموع ارزش های اضافی تولید شده توسط کارگران مولد این رشته ها است.

دیدیم که ارزش از شکل ارزش انفرادی به صورت ارزش اجتماعی یا ارزش بازار درمی آید و سپس جای خود را به قیمت تولید می دهد. در همه این وضعیت ها قیمت بازار به گرد ارزش یا به گرد قیمت تولید نوسان می کند.

ما روند این تحول را به طور تاریخی - البته به صورتی خلاصه - بیان کردیم. مطالعه روند معکوس آنچه گفتیم یعنی گذار از قیمت، در مشخص ترین شکل آن، به ارزش نیز ممکن و آموزنده است. البته این روند اخیر، روندی تاریخی نیست بلکه روند تجرید علمی و منطقی است که گذار از مشخص به مجرد نام دارد.

قیمتی که یک کارگر به طور روزانه با آن سر و کار دارد از یک سو قیمت کالاها و خدماتی است که برای گذران زندگی اش به آنها نیازمند است (خوراک، پوشاک، مسکن، تغییر مکان، خدمات بهداشتی و درمانی، آموزش...) و از سوی دیگر قیمت نیروی کار او یعنی مزد او در بازار کار که برحسب رشته فعالیت، محل زندگی و کار، وضعیت عمومی اقتصادی و غیره می تواند تغییر کند. اما در هر حال می توان گفت یک کارگر به طور مستقیم با قیمت های خرده فروشی و محلی سر و کار دارد. همین امر در مورد دهقان، پیشه ور و حتی سرمایه دار و غیره نیز صادق است یعنی آنان نیز نخست با قیمت های خرده فروشی و قیمت های محلی سر و کار دارند. یعنی شکل مشخص، ملموس و بی واسطه قیمت، قیمت خرده فروشی و محلی است. حال اگر برای فهمیدن میزان و تغییرات قیمت های خرده فروشی و محلی یک گام تحلیل را جلوتر ببریم، خواهیم دید قیمت های خرده فروشی و محلی هرچند با قیمت عمده فروشی یکسان نیستند اما متکی بر آنهاست. به همین طریق با ادامه تحلیل و ریشه یابی قیمت های عمده فروشی یا قیمت های بازار خواهیم دید که این قیمت ها متکی بر قیمت تولیدند هرچند می توانند نوساناتی نسبت بدان داشته باشند و قیمت تولید یک کالا خود متکی بر ارزش اجتماعی یا کار اجتماعاً لازم برای تولید آن است و ارزش اجتماعی یا ارزش بازاری هر کالا نیز چنانکه دیدیم متکی بر ارزش های انفرادی یعنی کار انفرادی تولید کنندگان مختلف یک کالا برای تولید آن است. بدین سان جوهر قیمت، ارزش یا کار مجرد است.

^۶ - «با تبدیل ارزش ها به قیمت تولید پایه تعیین کننده ارزش از نظر پنهان می شود.» (سرمایه، ج ۳، فصل ۹) «آنچه در باره ارزش بازار گفتیم [اختلاف آن با ارزش انفرادی و نیز تفاوتش با قیمت بازار - س. ش.] در مورد قیمت تولید هم به محض اینکه جانشین ارزش بازار می شود صادق است.» (سرمایه، ج ۳، فصل ۱۰)

قیمت بازار و نیز قیمت تولید، ارزش (کار اجتماعاً لازم مجرد) را از چشم ناظر پنهان می کنند. اما در واقع آنها نمودها و یا اشکال تظاهر ارزش اند و تغییراتشان نسبت به ارزش ناشی از رقابت، شرایط تولید، وضعیت عمومی اقتصادی و بازار جهانی اند. اما این تغییرات نمی توانند مؤلفه اصلی و تعیین کننده قیمت را که همان ارزش یا کار اجتماعاً لازم برای تولید یک کالا است محو کنند یا جانشین آن شوند.

حال به پرسشی که در آغاز این بخش مقاله مطرح کردیم بازگردیم: آیا ما حق داریم محاسبات ارزشی را براساس قیمت های بازار انجام دهیم و آیا نتایج چنین محاسباتی معنی دار و قابل اتکا هستند؟ آیا حق داریم نرخ استثمار در ایران را با استفاده از آمارهای رسمی که براساس قیمت اند محاسبه کنیم؟ پاسخ ما به این پرسش ها مثبت است زیرا:

- ۱- چنانکه گفتیم مؤلفه اصلی و تعیین کننده قیمت، ارزش است.
- ۲- هنگامی که مجموعه های بزرگی از قیمت ها مثلاً کل تولید ناخالص داخلی را در نظر می گیریم و یا هنگامی که محاسباتی روی شمار بسیار بزرگی از کمیت ها مانند کل مزد سالانه کارگران مولد، قیمت کل بخش گردان سرمایه ثابت در کشور، استهلاک سرمایه پایا و غیره براساس قیمت بازار انجام می دهیم، می توانیم انتظار داشته باشیم که اگر نه همه، دست کم بخش مهمی از تفاوت های بین قیمت ها و ارزش ها (که برخی مثبت و برخی منفی اند) یکدیگر را خنثی کنند.
- ۳- مارکس می گوید «در تئوری می پذیریم که قوانین حاکم بر تولید سرمایه داری در شکل خالص خود عمل می کنند. در واقعیت تنها تقریب وجود دارد اما هر اندازه شیوه تولید سرمایه داری تکامل یافته تر باشد و آمیختگی و آلودگی کمتری با بازمانده های شرایط اقتصادی گذشته داشته باشد این نزدیکی [بین تئوری و واقعیت] بیشتر خواهد بود»^۷. بدین سان ما برآنیم که هرچند به کار بردن داده های مربوط به قیمت های بازار برای محاسبه نرخ ارزش اضافی به نتایجی منجر می شود که ناگزیر با مقداری خطا و تقریب همراه است اما این خطا در محدوده قابل قبولی قرار خواهد داشت و نتایج چنین محاسباتی قابل اتکا خواهند بود.

برای نشان دادن حدود خطای این گونه محاسبات به نتایج یک مقاله تحقیقی در اینجا اشاره می کنیم. در این مقاله که عنوان آن «برخی ملاحظات تجربی در مسأله تبدیل» نوشته ربه کا کالمنز است، نرخ ارزش

^۷ - سرمایه جلد سوم، فصل ۱۰، برابر شدن نرخ عمومی سود در اثر رقابت

اضافی در ایالات متحده در سال های ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۷ به فواصل ۵ سال، با محاسبه براساس ارزش و با محاسبه براساس قیمت، آمده است و ما آنها را در جدول زیر می آوریم.^۸

نرخ ارزش اضافی در ایالات متحده در فاصله سال های ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۷

سال	۱۹۵۸	۱۹۶۳	۱۹۶۷	۱۹۷۲	۱۹۷۷
نرخ ارزش اضافی بر اساس ارزش	۲/۳۷	۲/۳۹	۲/۵۶	۲/۶۵	۲/۶۶
نرخ ارزش اضافی بر اساس قیمت	۲/۲۳	۲/۲۲	۲/۲۹	۲/۴۱	۲/۴۳
خطای نسبی	۵/۹٪	۷/۱٪	۶/۶٪	۹/۱٪	۸/۱٪

داده های بالا نشان می دهند که اختلاف محاسبه نرخ ارزش اضافی برحسب اینکه براساس قیمت صورت گیرد و یا براساس ارزش، نسبتاً کم است (بین ۶ تا ۹ درصد).

۳- روش مارکس در محاسبه ارزش اضافی براساس داده های واقعی

مارکس در توضیح ارزش اضافی و نرخ آن غالباً از مثال های عددی استفاده می کند. بیشتر این مثال ها فرضی اند. اما مواردی هم هست که مارکس داده های واقعی را به کار می گیرد. ما در زیر یکی از این مثال های مبتنی بر داده های واقعی را که مارکس برای محاسبه نرخ ارزش اضافی به کار برده است نقل می کنیم. این مثال از این نظر که نشان می دهد مارکس چگونه به مورد واقعی برخورد می کرده است آموزنده است. مارکس می نویسد:

«وارد یک کارخانه ریسندگی شویم. داده های زیر مربوط به سال ۱۸۷۱ هستند که خود کارخانه دار به من داده است. این کارخانه ۱۰ هزار دوک را به حرکت در می آورد و از پنبه آمریکائی به کمک دوک ها نخ شماره ۳۲ می ریسد. اٹلاف پنبه حدود ۶٪ است. بنابراین در هفته ۱۰۶۰۰ پاوند پنبه در اثر کار به ۱۰۰۰۰ پاوند نخ تبدیل می شود و ۶۰۰ پاوند ضایعات به وجود می آید. در آوریل ۱۸۷۱ قیمت هر پاوند این پنبه برابر بود با ۷/۷۵ پنی و در نتیجه قیمت ۱۰۶۰۰ پاوند آن برابر ۳۴۳ لیره استرلینگ بود. قیمت ۱۰۰۰۰ دوک، به انضمام ماشین ریسندگی و ماشین بخار برابر بود با یک لیره استرلینگ برای هر دوک یعنی ۱۰۰۰۰ لیره استرلینگ. استهلاك آنها برابر ۱۰٪ یعنی ۱۰۰۰ لیره استرلینگ [در سال] و یا ۲۰ لیره در هفته و اجاره ساختمان ۳۰۰ لیره در سال و یا ۶ لیره در هفته بود. مصرف زغال (۴ پاوند در

^۸- این مقاله در کتاب The New Value Controversy and the Foundations the Economics آمده است و روی اینترنت قابل دسترسی است.

ساعت به ازای هر اسب بخار، برای ۱۰۰ اسب بخار به مدت ۶۰ ساعت در هفته به علاوه هزینه گرم کردن کارخانه) به ۱۱ تَن در هفته می‌رسید و هزینه آن از قرار هر تن ۸ شیلینگ و ۶ پنی به ۴ لیره استرلینگ و ۱۰ شیلینگ بالغ می‌شد. مصرف هفتگی گاز یک لیره و مصرف هفتگی روغن ۴ لیره و ۱۰ شیلینگ و مصرف همه مواد کمکی ۱۰ لیره بود. بدینسان مصرف کل ارزش سرمایه ثابت به ۳۷۸ لیره استرلینگ در هفته می‌رسید که آن را برابر صفر قرار می‌دهیم [مارکس بیشتر توضیح داده که چون سرمایه ثابت با ارزش خود وارد ارزش محصولات می‌شود و در ایجاد ارزش جدید نقشی ندارد برای محاسبه ارزش جدید می‌توان آن را کنار گذاشت].

مزد کارگران به ۵۲ لیره استرلینگ در هفته بالغ می‌شد؛ قیمت ۱۰۰۰۰ پوند نخ تولید شده از قرار هر پوند ۱۲/۲۵ پنی به ۵۱۰ لیره استرلینگ می‌رسید. اگر ۳۷۸ لیره هزینه سرمایه ثابت را از آن کم کنیم ۱۳۲ لیره باقی خواهد ماند که برابر ارزش تولید شده در هر هفته است. حال اگر سرمایه متغیر (مزد کارگران) را از این مبلغ کم کنیم ارزش اضافی ای برابر ۸۰ لیره استرلینگ باقی خواهد ماند. پس نرخ ارزش اضافی برابر است با $\% ۱۵۳/۸۵ = ۵۲ : ۸۰$. اگر متوسط کار روزانه برابر ۱۰ ساعت باشد ۳ ساعت و ۵۶ دقیقه آن کار لازم و ۶ ساعت و ۴ دقیقه آن کار اضافی خواهد بود.^۹

بی شک مارکس – همان گونه که پیش تر دیدیم - تفاوت بین ارزش و قیمت را به خوبی می‌دانست با این همه می‌بینیم که برای اندازه گیری ارزش اضافی و نرخ آن محاسبات خود را براساس قیمت ها انجام داده است. بی شک مارکس می‌دانست که این کار باعث چند درصد اشتباه در محاسبه نهائی می‌شود اما این اشتباه و تقریب در محاسبه – که همواره در عمل وجود دارد – دقت علمی تحلیل و محاسبه و اهمیت عملی نتایج آنها را زیر سؤال نمی‌برد.

۴- محاسبه میانگین نرخ استثمار در ایران

با توجه به آنچه گفته شد با تکیه بر داده های رسمی و با رعایت یک رشته دقت ها، احتیاط ها، کنترل ها، مقایسه ها و تست ها می‌توان به رقمی قابل اتکا (هر چند تقریبی) در مورد مقدار کل ارزش اضافی و نرخ ارزش اضافی دست یافت. روش ما برای محاسبه ارزش اضافی و نرخ آن در ایران چنین خواهد بود:

^۹ - مارکس، سرمایه، جلد اول، فصل نرخ ارزش اضافی.

۱۰. مبنای داده های اقتصادی که در این نوشته به کار می گیریم آخرین آمارهای اقتصادی رسمی است . از آنجا که آخرین داده های کامل اقتصادی مربوط به سال ۱۳۸۶ است، نرخ ارزش اضافی را برای این سال محاسبه می کنیم.

۱-۴ شمار کارگران مولد

اولین محاسبه ما مربوط به شمار کارگران مولد است. برای این کار از جدول ۲۰-۳ فصل مربوط به نیروی انسانی سالنامه آماری کشور ۱۳۸۶ که برآورد شاغلان ۱۰ ساله و بیش تر برحسب جنس، گروه های عمده شغلی و وضع شغلی در آبان ۱۳۸۵ است، استفاده می کنیم. این جدول در زیر رونویسی شده است.

برآورد شاغلان ۱۰ ساله و بیش تر برحسب گروه های عمده شغلی: آبان ۱۳۸۵

منبع: سالنامه آماری کشور بخش نیروی انسانی

(ارقام به هزار نفر)

۱۰- تکیه ما اساساً بر داده های سالنامه آماری کشور ۱۳۸۶ (مرکز آمار ایران) و جدول سری های زمانی ۱۳۸۶-۱۳۳۸ (بانک مرکزی). منبع رسمی منتشر شده پس از این دو، گزارش تحولات اقتصادی ایران در بخش واقعی (نیمه اول سال ۱۳۸۷) از انتشارات بانک مرکزی است. این منبع اخیر علاوه بر اینکه داده های تمام سال ۱۳۸۷ را در بر نمی گیرد فاقد برخی از داده های مهم نیمه اول سال ۱۳۸۷ نیز هست.

بخش عمومی	بخش خصوصی						جمع کل		
	کارکنان فامیلی بدون مزد	مزد و حقوق بگیران	کارکنان مستقل	کارفرمایان	جمع				
اظهار نشده	۳۸۷	۵۰۲۵	۶۸۳	۵۴۸۵	۷۳۶۶	۱۵۳۰	۱۵۰۶۴	۲۰۴۷۶	مرد و زن
	۹	۲۶۵	۱	۱۲۹	۵۵	۱۴۸	۳۳۴	۶۰۸	قانونگذاران، مقامات عالی رتبه و مدیران
	۳۶	۱۴۲۶	۲	۳۰۶	۹۵	۵۹	۴۶۱	۱۹۲۳	متخصصان
	۲۰	۵۰۱	۴	۳۲۷	۱۸۰	۵۷	۵۶۹	۱۰۹۰	تکنیسین ها و دستیاران
	۱۵	۵۸۴	۱	۲۶۸	۲۶	۱۸	۳۱۳	۹۱۳	کارمندان امور اداری و دفتری
	۴۴	۳۳۳	۴۶	۵۱۹	۱۳۰۶	۳۰۱	۲۲۲۵	۲۶۰۲	کارکنان خدماتی، فروشندگان فروشگاه ها و بازار ها
	۷۶	۵۲	۴۰۱	۲۲۹	۲۲۷۰	۲۰۹	۳۱۰۹	۳۲۳۶	کارکنان ماهر کشاورزی، جنگل داری و ماهی گیری
	۷۷	۳۰۷	۱۳۹	۱۵۱۶	۱۵۶۲	۴۴۱	۳۶۵۸	۴۰۴۲	صنعتگران و کارکنان مشاغل مربوط
	۴۳	۳۵۵	۱۱	۷۴۶	۱۱۲۱	۱۲۶	۲۰۰۴	۲۴۰۲	متصدیان ماشین آلات، دستگاه ها، مونتاژکارها و رانندگان وسایل نقلیه
	۵۱	۳۸۹	۵۷	۱۳۶۳	۶۲۰	۸۰	۲۱۲۱	۲۵۶۱	کارگران ساده
	۱۶	۸۱۴	۲۰	۸۱	۷۸	۹۰	۲۶۹	۱۰۹۹	سایر و اظهار نشده

از این جدول دو ستون مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی و بخش عمومی را در نظر می گیریم. روشن است که کارفرمایان، کارکنان مستقل، کارکنان فامیلی بدون مزد، کارگر مزدی نیستند. اما در میان مجموع مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی و عمومی نیز گروه هائی هستند که نمی توان آنها را به رغم اینکه حقوق بگیرند و در رابطه کار مزدی قرار دارند کارگر به حساب آورد و یا کارگر مولد به حساب آورد. ما این گروه ها را با توجه به تعریف و توضیحاتی که در پیوست ۱ دادیم در جدول زیر با استفاده از داده های جدول بالا مشخص و شمار آنها را از کل مزد و حقوق بگیران بخش خصوصی و عمومی کم می کنیم:

(ارقام به هزار نفر)

جمع	بخش عمومی	بخش خصوصی	مزد و حقوق بگیران (زن و مرد)
۱۰۵۱۰	۵۰۲۵	۵۴۸۵	کل
کسر می شود:			
۳۹۴	۲۶۵	۱۲۹	قانونگذاران، مقامات عالی رتبه و مدیران
۸۵۲	۵۸۴	۲۶۸	کارمندان امور اداری و دفتری
۸۵۲	۳۳۳	۵۱۹	کارکنان خدماتی، فروشندگان فروشگاه ها و بازارها
۸۹۵	۸۱۴	۸۱	سایر و اظهار نشده
۲۹۹۳	۱۹۹۶	۹۹۷	جمع اقلامی که باید کسر شوند:
باقی می ماند:			
۷۵۱۷	۳۰۲۹	۴۴۸۸	تخمین کارکنان مولد

بدین سان گروه قانونگذاران، مقامات عالی رتبه و مدیران را که کارگر نیستند و کارمندان اداری، دفتری و فروشندگان مزد بگیر را که کارگر مولد نیستند از جمع کل کارگران و مزد بگیران کم می کنیم. همچنین گروه «سایر و اظهار نشده» را نیز کنار می گذاریم (احتمالاً بخش عمومی این گروه که ۸۱۴ هزار نفرند نیروهای نظامی، امنیتی و انتظامی را در بر می گیرند). در نتیجه، نخستین تخمین ما حدود ۷/۵ میلیون نفر کارکن مولد است. اما به نظر می رسد که هنوز باید این رقم را دقیق تر کرد. مدیران و مقامات عالی رتبه دولتی و خصوصی و همچنین کارفرمایان، اعم از بزرگ یا کوچک در این ۷/۵ میلیون نفر وجود ندارند. اما احتمالاً مدیران میانی حقوق بگیر و نیز بخش های دیگری از کارکنان غیرمولد کارخانه ها و کارگاه ها و دیگر واحدهای تولیدی مانند مأموران نگهبانی، سرایداری و غیره در میان این ۷/۵ میلیون نفر هستند. شاید شمار مدیران میانی حقوق بگیر بخش خصوصی و دولتی و کارکنان غیر مولد دیگری را که قبلاً به حساب نیآورده بودیم بتوان حدود ۵۰۰ هزار نفر از این ۷/۵ میلیون نفر بر آورد کرد. بدین سان شمار کارگران مولد در آبان ۱۳۸۵ تقریباً ۷ میلیون نفر می شود و ما به خاطر نداشتن اطلاعات دقیق تر در مورد سال ۱۳۸۶ همین شمار کارگران مولد را برای سال ۱۳۸۶ منظور می کنیم.

ما معلمان (در معنی وسیع کلمه) و نیز کارکنان مزدی بهداشت و درمان (غیر از کادرها و مدیران در این دو بخش) را کارگر مولد به حساب می آوریم. در پیوست ۳ علت این امر توضیح داده شده است.

علت اینکه در محاسبه نرخ ارزش اضافی صرفاً کارگران مولد مزدی را در نظر می گیریم این است که در میان همه مولدان جامعه تنها کارگران مولد ارزش اضافی تولید می کنند. مولدان دیگر (دهقانان، پیشه

وران، صنعتگران و غیره) اگر استنثار شوند این استنثار در رابطه کار مزدی نیست. مثلاً دهقانان ممکن است از طریق پرداخت اجاره به زمینداران، بهره وام به بانک ها یا نزول خواران، مالیات دولتی، رابطه مبادله نابرابر با تجار، سلف خران، سرمایه داران صنعتی و غیره استنثار شوند. این استنثار از نوع استنثار کارگران مزدی نیست هرچند مانند هر استنثاری بیانگر تصاحب کار اضافی تولید کننده مستقیم توسط غیر است.

۲-۴ کل مزد سالیانه کارگران مولد (سرمایه متغیر)

ما اطلاعات تفصیلی در مورد مزد کارگران مولد در ایران نداریم. داده های رسمی ای که در مورد مزد و حقوق می توان به دست آورد یا مبلغی است که تحت عنوان «جبران خدمت کارکنان بخش خصوصی و عمومی» منتشر می شود که در سال ۱۳۸۵ برابر ۴۶۱۸۸۰ میلیارد ریال بوده است و یا مبالغی مربوط به کل مزد و حقوق کارکنان (اعم از کارگران، کادرها و مدیران میانی و عالی رتبه) صرفاً بخشی از کارکنان (مثلاً کارکنان کارگاه های دارای ۱۰ کارکن و بیشتر). این داده ها شامل همه مزدها و حقوق ها از جمله حقوق مدیران عالی رتبه و میانی و نیز مزد کارگران غیر مولد هستند. به عبارت دیگر مقداری از ارزش اضافی زیر پوشش حقوق و مزد در این ارقام نهفته است. از آنجا که ما مبلغ کل حقوق مدیران عالی رتبه و میانی و نیز مزد کارگران غیر مولد را نمی دانیم، نمی توانیم از روی داده های فوق مزد سالیانه کارگران مولد را به دست آوریم. بنابراین می کوشیم مزد متوسط یک کارگر در سال ۱۳۸۶ را از روی داده های رسمی در نظر بگیریم و از روی آن مبلغ کل مزد سالیانه ۷ میلیون کارگران مولد را حساب کنیم.

برای اینکه تخمینی واقع بینانه در مورد مزد متوسط کارگران داشته باشیم به موارد زیر توجه می کنیم:

- مزد حداقل کارگران در سال ۱۳۸۶ مبلغ ۱۸۳ هزار تومان در ماه تعیین شده بود که با حق اولاد، مسکن، بُن کارگری و غیره به ۲۳۶ هزار تومان در ماه می رسید (روشن است که همه کارگران «حداقلی»، از حق اولاد، مسکن و غیره استفاده نمی کردند و نمی کنند).

- اصغر برشان - «نماینده سابق کارگران» در شورای عالی کار - (در گفتگو با ایسنا ۱۱ اسفند ۱۳۸۷) اظهار داشت ۷۰ درصد کارگران مزد حداقل دریافت می کنند. عبدالحمید محمدی - «نماینده کارگران» در شورای عالی کار - نیز در گفت و گو با ایسنا گفت «در بخش صنعت به طور متوسط کارگران بیش از ۳۵۰ هزار تومان دریافت می کنند که البته درصد این نوع کارگران کم است و ۲۵ درصد کارگران رسمی جامعه کارگری را شامل می شوند». می دانیم که بیش از ۵۰ درصد کارگران ایران غیر رسمی هستند. بدین سان می توان گفت حدود ۱۲ درصد کارگران در سال ۱۳۸۷ به طور متوسط ۳۵۰ هزار تومان دریافت می کرده اند که قطعاً در سال ۱۳۸۶ دریافتی آنان از این مبلغ کمتر بوده است.

- در پانوشت های (پیوست ۳) براساس داده های رسمی نشان دادیم که حقوق متوسط معلمان و کارکنان مزدی بخش بهداشت و درمان تفاوت چندانی با مزد کارگران صنعتی ندارد و در مواردی کمتر است.

- در ایران بین ۱/۵ تا ۲ میلیون کودک کارگر وجود دارد که بخشی از آنها کارگر مولدند (در صنایعی مانند قالی بافی، آجرپزی و غیره). روشن است که مزد آنها از حداقل هم کمتر است و این امر باعث پائین آمدن مزد متوسط می شود. همچنین کارگران بسیاری از کارگاه های کوچک مزدی، کارگران کشاورزی و کارگران فصلی کمتر از مزد حداقل دریافت می کنند.

- زنان کارگر نیز در موارد زیادی به علت ستم مضاعفی که بر آنان وارد می شود مزدی برابر مزد حداقل یا کمتر از آن دارند.

- اکثریت عظیم کارگران مهاجر شاغل در ایران به خاطر تبعیض ملی مزدی کمتر از کارگران ایرانی برای کار مشابه دریافت می کنند. البته مزد کم کارگران مهاجر، مانند مزد کم زنان و کودکان، باعث پائین آوردن سطح عمومی مرزدها نیز می شود. بدین سان خواه بخشی از کارگران مهاجر در شمار کارگران مولدی که ما حساب کردیم آمده باشند یا نه به هر حال نمی توان منکر تأثیر تبعیض ملی حاکم در کاهش مرزدها حتی در سطحی پائین تر از مزد حداقل شد.

- براساس داده های مرکز آمار ایران ۱۳۸۶ (فصل صنعت)، شمار کارگران کارگاه های دارای ۱۰ کارکن و بیشتر، و جبران خدمات آنها (یعنی مزد و حقوق + سایر پرداختی ها) چنین بوده است:

میلیون ریال

شمار کارکنان کارگاه	۱۰-۴۹	۵۰-۹۹	۱۰۰ و بیشتر	جمع
شمار کل کارکنان	۲۵۶۶۵۲	۱۲۲۷۳۸	۶۸۱۲۰۴	۱۰۶۰۵۹۴
جبران خدمات (مزد و حقوق + سایر پرداختی ها)	۷۹۲۷۷۰۴	۴۳۴۹۰۴۷	۴۳۷۸۳۱۸۵	۵۶۰۵۹۹۳۷
دریافتی متوسط ماهانه	۲.۵۷۴.۰۷۷	۲.۹۵۲۷۹۸	۵.۳۵۶۱.۰۳	۴.۴۰۴۷۵۹

می بینیم که در سال ۱۳۸۵ دریافتی متوسط ماهانه کارکنان (که شامل دریافتی متخصصان، کادرها، مدیران میانی و عالی رتبه هم می شود) برای کارگاه های بین ۱۰ تا ۴۹ کارکن حدود ۲۵۰ هزار تومان و برای کارگاه های بین ۵۰ تا ۹۹ کارکن اندکی کمتر از ۳۰۰ هزار تومان بوده است. علت اصلی بالاتر بودن دریافتی متوسط در کارگاه ها و کارخانه های دارای ۱۰۰ کارکن و بالاتر، وزن نسبی بالای مدیران و کادرها و متخصصان در مجموع پرسنل این کارگاه ها و حقوق های بالای آنها است. مزد کارگران عادی و حتی ماهر و تکنیسین ها در کارگاه ها و کارخانه های مختلف تفاوت چندانی ندارد و اختلاف بین متوسط

های دریافتی اساساً با حقوق بالای مدیران و کادرها قابل توضیح است. اگر همین روند جدول بالا را برای کارکنان کارگاه های کوچک (که تقریباً ۷۰ درصد شاغلان بخش صنعت را تشکیل می دهند) ادامه دهیم با احتمال زیاد به دریافتی متوسطی کمتر از ۲۵۰ هزار تومان در ماه خواهیم رسید.

- با این همه، اگر مزد متوسط کارگران صنعتی و معلمان و کارکنان مزدی بخش بهداشت و درمان را مانند نماینده شورای عالی کار ۳۵۰ هزار تومان در ماه (برای سال ۱۳۸۶) بگیریم (و نه ۲۵۰ یا ۲۹۵ هزار تومان) و مزد ۷۰ درصد بقیه کارگران مولد را مزد حداقل فرض کنیم (یعنی از همه مزدهای پائین تر از حداقل و از تأثیرات منفی آنها بر دیگر مزدها صرف نظر کنیم)، مزد متوسط کارگران در سال ۱۳۸۶ با در نظر گرفتن اینکه مجموع کارگران صنعتی و معلمان و کارکنان مزدی بهداشتی حدود ۳۰ درصد کارگران مولد را تشکیل می دهند، برابر خواهد بود با:

$$۳۵۰۰۰۰ \times ۰/۳ + ۱۸۳۰۰۰ \times ۰/۷ = ۲۳۳۱۰۰ \text{ تومان در ماه}$$

اگر به جای ۳۰٪ و ۷۰٪ نسبت ها را به ترتیب ۳۵٪ و ۶۵٪ بگیریم خواهیم داشت:

$$۳۵۰۰۰۰ \times ۰/۳۵ + ۱۸۳۰۰۰ \times ۰/۶۵ = ۲۴۱۴۵۰ \text{ تومان در ماه}$$

- ما در سال ۱۳۸۶ مزد متوسط کارگران مولد را ۳۰۰ هزار تومان در ماه به حساب می آوریم و نه ۲۳۳۱۰۰ تومان یا ۲۴۱۴۵۰ تومان تا «مزایای» مختلف اجتماعی کارگران چه مستقیم و چه غیر مستقیم (مانند حق اولاد، کمک هزینه مسکن، بن کارگری، عیدی و غیره، و نیز کمک های غیر مستقیم مانند تأمین اجتماعی، آموزش، بهداشت و درمان) را نیز منظور کرده باشیم.

بدین سان با در نظر گرفتن مزد ماهانه ۳۰۰۰۰۰ تومان در ماه کل مزد سالیانه کارگران مولد و یا کل سرمایه متغیر در سال ۱۳۸۶ چنین می شود:

$$۷۰۰۰۰۰۰ \times ۳۰۰۰۰۰ \times ۱۲ = ۲۵۲۰۰۰۰۰۰۰۰ \text{ تومان}$$

و یا ۲۵۲۰۰ میلیارد تومان.

۳-۴ حجم کل ارزش اضافی تولید شده در سال ۱۳۸۶

برای محاسبه حجم کل ارزش اضافی تولید شده در سال ۱۳۸۶ چنین عمل می کنیم:

- نخست تولید ناخالص داخلی در سال ۱۳۸۶ بدون نفت را در نظر می گیریم. علت در نظر نگرفتن درآمد نفت (درآمد صادراتی نفت خام) این است که بخش مهمی از این درآمد ناشی از سود انحصاری و رانت است که از استثمار کارگران و زحمتکشان جهان به دست می آید و تمام درآمد نفتی ایران و سود حاصل از

آن ناشی از کارِ کارگران نفت ایران نیست. در واقع شرکت های نفتی (به ویژه غول های نفتی) و نیز دولت های کشورهای نفت خیز مانند عربستان، روسیه، آمریکا، ایران، کویت، الجزایر، ونزوئلا، نروژ، کانادا و غیره به لطف تمرکز بسیار بالای مالکیت و انحصار معادن نفت و به خاطر نیاز روزافزون جهانی بدان، قادرند قیمت نفت را در سطحی بسیار بالاتر از هزینه تولید آن نگاه دارند و سود انحصاری و رانت (اجاره مطلق و تفاضلی) بزرگی عاید خود کنند. از این رو برای پرهیز از افزایش مصنوعی ارزش اضافی تولید شده در ایران در محاسبات، به طور کلی درآمد صادرات نفت خام را کنار می گذاریم. البته این امر باعث اشتباه محاسبه (این بار در جهت کم حساب کردن ارزش اضافی) می شود ولی میزان این اشتباه از حالتی که کل درآمد صادرات نفت خام و سود ناشی از آن همچون محصول کار و ارزش اضافی کارگران ایران به حساب آید کمتر است.

کل تولید ناخالص داخلی در سال ۱۳۸۶ برابر ۲۸۹۰۳۴/۷ میلیارد تومان و کل تولید ناخالص داخلی بدون نفت در همان سال برابر ۲۰۸۴۳۶/۱ میلیارد تومان بوده است (منبع: سری های زمانی بانک مرکزی).

باید از کل تولید ناخالص داخلی بدون نفت مقداری را که توسط کارگران مزدی تولید می شود تعیین کنیم. سپس از این مقدار، استهلاک سرمایه استوار مربوط به بخش هائی را که در آن کارگران مزدی کار می کنند، کم کنیم تا ارزش افزوده خالص یا مجموع کل مزدها و ارزش اضافی کل به دست آید. اما مبلغ کل مزد سالیانه کارگران مزدی را قبلاً تخمین زده ایم. بنابراین پس از کاستن آن از مجموع مزد و ارزش اضافی مبلغ کل ارزش اضافی و سپس نرخ ارزش اضافی یا نرخ استثمار را محاسبه می کنیم.

ما میزان دقیق تولید کارگران مولد در بخش های مختلف صنعت، معدن، ساختمان، کشاورزی و خدمات را نداریم. تخمین ما در این مورد این است که حدود ۷۰ درصد تولید ناخالص داخلی بدون نفت توسط

کارگران مزدی صورت می گیرد.^{۱۱}

بدین سان ارزش افزوده ناخالص^{۱۲} بخش های مختلف اقتصادی بدون نفت که توسط کارگران مزدی در سال ۱۳۸۶ تولید شده برابر خواهد بود با:

^{۱۱} - برای توضیح در این باره به پیوست ۴ رجوع کنید.

^{۱۲} - ارزش افزوده ناخالص عبارت است از ارزش ستانده منهای هزینه های واسطه.

مرکز آمار ایران ارزش افزوده صنعتی را چنین تعریف کرده است:

« ارزش افزوده فعالیت صنعتی کارگاه عبارت است از ما به التفاوت ارزش ستانده و ارزش داده فعالیت صنعتی.

ارزش داده فعالیت صنعتی:

$$\text{میلیارد تومان } ۱۴۵۹۰۵/۳ = ۲۰۸۴۳۶/۱ \times ۷۰\%$$

حال باید استهلاک سرمایه پایا (سرمایه استوار) مربوط به سرمایه مولد را از مبلغ بالا کم کنیم تا مجموع مزد کارگران مولد و ارزش اضافی ای که تولید کرده اند به دست آید.

براساس داده های «جدول سری های زمانی ۸۶ - ۱۳۳۸» بانک مرکزی، در سال ۱۳۸۶ استهلاک سرمایه ثابت معادل ۲۴۹۹۸/۱ میلیارد تومان بود.

فرض می کنیم همان نسبتی که ارزش افزوده بخش نفت در تولید ناخالص داخلی دارد سهم استهلاک سرمایه استوار بخش نفت در کل استهلاک سرمایه نیز به همان نسبت باشد.

ارزش افزوده بخش نفت در سال ۱۳۸۶ برابر ۸۰۵۹۸/۶ میلیارد تومان بوده است (حدود ۸۰ میلیارد دلار) که نزدیک ۲۸ درصد کل تولید ناخالص داخلی در سال ۸۶ است. اگر استهلاک سرمایه استوار مربوط به بخش نفت را نیز ۲۸ درصد از کل استهلاک سرمایه استوار فرض کنیم سهم استهلاک سرمایه استوار (یا دقیق تر بگوئیم وسائل تولید استوار، زیرا همه این وسائل تولید، سرمایه نیستند) مجموع بخش های بدون نفت حدود ۷۲ درصد از کل استهلاک خواهد شد که برابر خواهد بود با ۱۸۰۲۷/۳ میلیارد تومان.

عبارت است از مجموع ارزش مواد خام و اولیه، ابزار و لوازم و ملزومات کم دوام مصرف شده، ارزش سوخت مصرف شده، ارزش برق و آب خریداری شده، ارزش مواد و قطعات مصرف شده جهت ساخت یا ایجاد اموال سرمایه ای توسط کارگاه و پرداختی بابت خدمات صنعتی.

ارزش ستانده فعالیت صنعتی :

ارزش ستانده فعالیت صنعتی عبارت است از مجموع ارزش کالاهای تولید شده، دریافتی بابت خدمات صنعتی، تغییرات ارزش وجودی کالاهای در جریان ساخت، تفاوت ارزش فروش از ارزش خرید کالاهایی که بدون تغییر شکل به فروش رسیده اند، ارزش اموال سرمایه ای ساخته شده توسط کارگاه، ارزش برق و آب تولید و فروخته شده منهای ارزش ضایعات غیر قابل فروش محصولات تولید شده».

ارزش افزوده ناخالص در یک دوره زمانی در واحدهای تولیدی سرمایه دارانه که براساس کار مزدی اداره می شوند عبارت است از: ارزش جدیدی که در آن دوره زمانی در واحد مورد نظر تولید شده + استهلاک سرمایه استوار در آن دوره به عبارت دیگر:

ارزش افزوده ناخالص در یک دوره = استهلاک سرمایه استوار در آن دوره + مزد کارگران مولد در آن دوره + ارزش اضافی تولید شده در آن دوره

حال فرض می کنیم استهلاك سرمایه استوار مربوط به تولیدی که توسط کارگران مزدی صورت گرفته

برابر ۸۵ درصد کل استهلاك تولید ناخالص داخلی بدون نفت باشد.^{۱۳} پس استهلاك تولید ناخالص داخلی بدون نفت که توسط کارگران مزدی انجام شده برابر خواهد بود با: $۱۵۳۲۳/۲$ میلیارد تومان. در نتیجه اگر کل مزد سالیانه کارگران مولد را V و کل ارزش اضافی را S فرض کنیم، خواهیم داشت:

$$V+S = ۱۴۵۹۰۵/۳ - ۱۵۳۲۳/۲ = ۱۳۰۵۸۲/۱$$

$V+S = ۱۳۰۵۸۲/۱$ میلیارد تومان

مقدار V را قبلاً محاسبه کرده بودیم: میلیارد تومان $V = ۲۵۲۰۰$ در نتیجه خواهیم داشت:

$$S = ۱۳۰۵۸۲/۱ - ۲۵۲۰۰ = ۱۰۵۳۸۲/۱ \text{ میلیارد تومان}$$

$$S/V = ۲۵۲۰۰ : ۱۳۰۵۸۲/۱ = \text{نرخ ارزش اضافی}$$

$$S/V = ۴/۲ = ۴۲\%$$

و یا

$$۴۲\% = \text{نرخ ارزش اضافی} = \text{نرخ استثمار}$$

بدین سان براساس محاسبات ما میانگین نرخ استثمار در ایران در سال ۱۳۸۶ برابر ۴۲ درصد بوده است.

این گونه محاسبات، چنانکه پیش تر اشاره کردیم، تقریبی اند و بین ۵ تا ۱۰ درصد خطای محاسبه را دربر دارند. یعنی در مورد ایران در سال ۱۳۸۶ می توان گفت با احتمال زیاد نرخ ارزش اضافی رقمی بین ۳۸۰ درصد و ۴۶۰ درصد است. البته با توجه به اینکه ما درآمد صادرات نفت خام را به طور کلی کنار گذاشتیم و در نتیجه ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران ایران از این درآمد را هم نادیده گرفتیم (چون میزان دقیق و یا تقریبی آن را نمی دانستیم)، همچنین مزدهای زیر مزد حداقل رسمی را در نظر نگرفتیم (چون میزان آنها را نمی دانستیم بنابراین هیچ مزدی را از مزد حداقل کمتر نگرفتیم)، خطای محاسباتی ما با احتمال بسیار زیاد خطای نقصانی است و نه خطای اضافی و به عبارت دیگر نرخ ارزش اضافی رقمی بین ۴۲۰ درصد و ۴۶۰ درصد است.

^{۱۳} - علت اینکه سهم استهلاك سرمایه استوار مربوط به تولید کارگران مزدی را ۸۵ درصد فرض کردیم و نه به تناسب حجم تولید آنها یعنی ۷۰ درصد، این است که ترکیب ارگانیک سرمایه در بخش های تولیدی کارگران مزدی بالا است و سهم نسبی آنها در استهلاك بیش از بخش های دیگر است.

نرخ ارزش اضافی ۴۲۰ درصد بدین معنی است که اگر مزد یک کارگر که در شرایط متوسط تولید کار می‌کند ۳۰۰ هزار تومان در ماه باشد، در این مدت به طور متوسط ۴/۲ برابر آن یعنی یک میلیون و دویست و شست هزار تومان استثمار شده است. به عبارت دیگر کل تولید خالص او در یک ماه ۱/۵۶۰ میلیون تومان بوده که ۳۰۰ هزار تومان آن مزد او است و یک میلیون و دویست و شست هزار تومان ارزش اضافی است که به جیب کارفرما رفته است.

کارفرمایان بخشی از ارزش اضافی ای را که از کارگران استثمار می‌کنند به صورت بهره به بانک‌ها در مقابل وام تولیدی دریافتی می‌پردازند، مبلغی را بابت اجاره زمین، معدن، جنگل یا منابع طبیعی دیگری که برای تولید مورد استفاده قرار می‌گیرد به مالکان زمین و دیگر منابع طبیعی (به مالکان حقیقی یا حقوقی) می‌دهند، مقداری از آن به تاجر عمده فروش یا خرده فروش منتقل می‌شود تا کالاهای تولیدی زودتر به پول تبدیل شوند و سریع‌تر بتواند به روند بازتولید سرمایه برگردند. همچنین مقداری از آن برای انباشت مجدد سرمایه و استثمار بیشتر، به سرمایه‌های موجود اضافه می‌شود. مقداری از این ارزش اضافی به صورت مالیات و یا سود مؤسسات دولتی به دولت، یعنی ارگان سلطه طبقاتی سرمایه‌داران می‌رسد که بخشی از آن را همراه با درآمدهای دیگر دولتی صرف تحکیم و گسترش ماشین نظامی و اداری، پیشبرد سیاست نظامی‌گری و شوونیستی‌اش می‌کند و بخش دیگر را به شکل‌های گوناگون در اختیار طبقه سرمایه‌دار می‌گذارد: از کشیدن راه و اتوبان گرفته تا ساختن تأسیسات بندری و فرودگاه، از اعتبارات ارزان و فراوان گرفته تا یارانه انرژی و یارانه کالاهای اصلی که باعث می‌شود سرمایه‌داران بتوانند سطح مزدها را پائین‌تر و پائین‌تر بیاورند.

اما دولت سرمایه‌داری ایران عملکردش تنها انجام این کارهای «عادی» دولت‌های بورژوازی نیست. رژیم جمهوری اسلامی بر بخش مهمی از این ارزش اضافی تولید شده در کشور و تمام درآمد نفت و بسیاری از منابع طبیعی و اقتصادی سلطه دارد و این ارزش‌ها و منابع را نه صرفاً با مکانیسم‌های اقتصادی بلکه از طریق پیوندهای سیاسی و اداری و دینی در اختیار یک اولیگارشی قدرت و ثروت یعنی بورژوازی بوروکرات - نظامی، بخشی از تجار بزرگ و زمینداران بزرگ قرار می‌دهد. این رژیم همچنین بخش مهمی از دسترنج کارگران و زحمتکشان و درآمد نفت را صرف گسترش ایدئولوژی ارتجاعی پان‌اسلامیسم می‌کند که هدف آن تحکیم موقعیت خود در منطقه و تخدیر اذهان توده‌های مردم است.

بورژوازی ایران و دولت در سال ۱۳۸۶ بیش از ۱۰۵ هزار میلیارد تومان (بیش از ۱۰۵ میلیارد دلار) ارزش اضافی استثمار کرده و بیش از ۸۰ میلیارد دلار از درآمد صادراتی نفت خام را در اختیار داشته است. یعنی بیش از ۱۸۵ میلیارد دلار در سال در اختیار طبقه سرمایه‌دار و دولت بوده است.

نرخ ارزش اضافی در ایران بسیار بالا است. این نرخ تقریباً دو برابر نرخ استثمار در آمریکا و انگلیس است و تنها نرخ استثمار در کشورهایمانند برزیل (در سال های ۱۹۸۰) با نرخ استثمار در ایران قابل مقایسه است. نرخ استثماری به این شدت، تصاحب حجم عظیم ارزش اضافی ناشی از استثمار کارگران، و نیز تصاحب درآمد نفت و کنترل وسائل تولید و منابع کشور، اینهاست آن منافع اقتصادی ای که پایه اصلی استبداد سیاسی و دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی در ایران را تشکیل می دهند. به خاطر این منافع هنگفت و استثمارگرانه است که رژیم حاکم دست به هر جنایتی می زند.

علت اصلی بالا بودن نرخ استثمار و حجم ارزش اضافی در ایران نه بالا بودن بارآوری کار، بلکه سطح بسیار پائین مزدها است. یعنی همان گونه که در مقاله «مزد حداقل ۱۳۸۹: گامی دیگر در تشدید استثمار مطلق در ایران» خاطرنشان کردم، روش اصلی استثمار در ایران روش استثمار مطلق است. به همین جهت است که دولت جمهوری اسلامی و طبقه سرمایه دار ایران (چه بورژوازی بوروکراتیک - نظامی و چه بورژوازی لیبرال) با تشکل یابی طبقه کارگر مخالفند و به همین دلیل مبارزه برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری (مستقل از دولت، کارفرما، احزاب سیاسی و نهادهای دینی) یکی از عرصه های بسیار مهم و اجتناب ناپذیر مبارزه طبقاتی کارگران ایران است.

من این مقاله را به توضیح و محاسبه میانگین نرخ استثمار یا نرخ ارزش اضافی در ایران اختصاص دادم. به عنوان جمع بندی و نتیجه گیری مقاله، به این پرسش که چرا ارزیابی کمی میزان و نرخ ارزش اضافی مهم است، چنین پاسخ می دهم:

- برای اینکه کارگران دیدی روشن از وضعیت خود داشته باشند و از شدت استثمار و ستمی که بر آنان وارد می شود آگاهی دقیقی به دست آورند.
- برای اینکه در مقابل سرمایه داران، دولت سرمایه داری، ایدئولوژی پردازان، قلم زنان و دیگر مدافعان مذهبی و غیر مذهبی سرمایه و دروغ پردازی ها و سفسطه بازی های آنان و نیز در برابر رفرمیست های کارگری که همان حرف سرمایه داران را به زبان دیگری می زنند، به منطقی محکم مبتنی بر تحلیل علمی و ارقام و آمار عینی متکی باشند. مبارزه کارگران با سرمایه داران، دولت سرمایه داری و دیگر مدافعان سرمایه داری مبارزه ای در عرصه های مختلف اقتصادی- اجتماعی، سیاسی، نظری و فرهنگی است و کارگران باید در تمام این عرصه ها نه تنها قادر به مقابله با تهاجمات دشمنان طبقاتی خود باشند بلکه بتوانند به آنان حمله متقابل کنند و با اشکال مختلف مبارزه آگاهانه و متحدانه خود آنان را شکست دهند. آگاهی عینی و علمی طبقه کارگر ایران از وضعیت خود، از وضعیت بورژوازی ایران و از وضعیت جامعه به طور کلی، به آمادگی کارگران در مبارزات دفاعی و تهاجمی شان با سرمایه داران و دیگر استثمارگران

کمک تعیین کننده ای خواهد کرد. شناخت دقیق از میزان و چگونگی استثمار کارگران بخشی از این شناخت علمی است. دانش و اطلاع درست، سلاح جانشین ناپذیری در مبارزه طبقاتی است.

- برای اینکه کارگران به طور روشن و دقیق ببینند چگونه در جامعه سرمایه داری محصول کارشان بین گروه ها و لایه های مختلف طبقات استثمارگر (سرمایه دارن صنعتی، سرمایه داران تجاری، بانکداران و دیگر سرمایه داران مالی و بهره خوار، دیوانسالاران و صاحب منصبان اداری و نظامی، مدیران عالی رتبه و میانی خصوصی، زمینداران بزرگ و غیره) تقسیم می شود. بدین سان هم دشمنان طبقاتی خود را بشناسند و هم نقش تعیین کننده طبقات خود را در جامعه کنونی و به ویژه در جامعه آینده درک کنند. قانون ارزش اضافی بنیادی ترین قانون جامعه سرمایه داری است و فهم و توضیح پدیده های مختلف این جامعه مانند فقر روزافزون، بیکاری، بحران، تورم، عدم اطمینان به آینده، افزایش تبهکاری و فساد و غیره با فهم دقیق قانون ارزش اضافی و نتایج آن امکان پذیر است. به همین طریق توضیح علمی و روشن پدیده های مانند از خود بیگانگی، دیکتاتوری، سلطه طلبی و جنگ های تجاوزگرانه و نیز بسیاری از جنگ های عادلانه و مبارزات طبقاتی نمی تواند بدون فهم این قانون عینی اقتصاد سرمایه داری و نتایج آن صورت گیرد.

- برای اینکه کارگران دیدی عمومی و فراگیر نسبت به نحوه اداره تولید و توزیع ثروت در جامعه سرمایه داری پیدا کنند، پوچی طغیان برانگیز این شیوه تولید را نه تنها به طور حسی و موردی بلکه به شکل عقلانی و کلی دریابند. کارگران با شناخت حجم کلی تولید و ارزش اضافی ای که سالانه تولید می کنند، با شناخت تولید و محصول اضافی دیگر زحمتکشان، با شناخت منابع و وسائل موجود، با شناخت نیازها و کمبودها، امکانات و محدودیت ها بهتر می توانند به ممکن بودن و به ضرورت استقرار شیوه تولید و توزیع جدیدی که خود باید طراح و بازیگر اصلی اش باشند، بیاندیشند. شیوه تولیدی که استثمار انسان از انسان و تخریب نیروهای مولد مادی و فکری را از میان بردارد و شرائط تکامل همه جانبه استعداد های جسمانی و معنوی و رفاه روزافزون همه انسان ها را فراهم سازد. این شیوه تولید با روبروای سیاسی، حقوقی و فرهنگی درخور خود، نظام سوسیالیستی را تشکیل می دهد که به سرمایه داری، استثمار و کار مزدی پایان می دهد و تولید اجتماعاً تنظیم شده مولدان آزاد و متحد با مالکیت اجتماعی وسائل تولید و مدیریت مولدان مستقیم را جایگزین آن می کند و محور نظام طبقاتی و گذار به جامعه بی طبقه و بی دولت را ممکن می سازد.

- من شمار تقریبی کارگران مولد در سال ۱۳۸۶ را حدود ۷ میلیون تخمین زدم. در همان سال شمار کارگران مزدی غیر مولد - که بخش جدائی ناپذیر طبقه کارگر و خواهران و برادران طبقاتی کارگران صنعتی، کشاورزی و کارگران مولد خدماتی اند - رقمی بین ۱/۵ تا ۲ میلیون

نفر را تشکیل می دادند. شمار بیکاران در سال ۱۳۸۶ - که اکثریت عظیم آنان نیز جزء جدائی ناپذیر پرولتاریا محسوب می شوند - در سال ۱۳۸۶ طبق داده های سالنامه آماری کشور به رقم ۲۹۹۲ هزار یا تقریباً ۳ میلیون می رسید. بدین سان شمار کل کارگران مزدی ایران در سال ۱۳۸۶ به رقمی بین ۱۱ تا ۱۲ میلیون نفر می رسید. برای ارزیابی کامل کمی کارگران ایران باید شمار کارگران بازنشسته را نیز به رقم بالا افزود. بدین سان شمار کارگران شاغل، بیکار و بازنشسته در سال ۱۳۸۶ قطعاً از ۱۲ میلیون نفر بیشتر بوده است. اینان با اعضای خانواده خود جمعیتی بیش از ۴۰ میلیون نفر را تشکیل می دهند. این رقم اکنون (۱۳۸۹) حتماً بیشتر شده است. این نشان می دهد که طبقه کارگر ایران بزرگ ترین طبقه اجتماعی کشور است. همچنین دیدیم که بزرگ ترین نقش را در تولید و اقتصاد کشور - حتی بدون در نظر گرفتن درآمد صادراتی نفت - دارد. اینها ثابت می کنند که هیچ تحول مهمی در کشور، چه در عرصه سیاسی و چه اقتصادی، تحولی که بتواند جامعه را یک گام به پیش برد - تا چه برسد به انقلاب و دگرگونی بنیادی - بدون شرکت فعال، مستقل و آگاهانه طبقه کارگر قابل تصور نیست. آنچه گفته شد همچنین تأییدی بر این امر است که طبقه کارگر ایران، دهقانان فقیر و متوسط و دیگر زحمتکشان غیر پرولتری شهر و روستا که مجموعاً بیش از ۹۰ درصد جمعیت را تشکیل می دهند منافع عینی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی واقعی و مشترکی در برانداختن نظم سیاسی و اقتصادی - اجتماعی حاکم دارند. این توده ۹۰ درصدی و بالاتر، همچنین در استقرار حکومتی که انعکاس منافع حقیقی و مشترک آنان و نماینده واقعی کارگران و زحمتکشان باشد و نه سرمایه داران و دیگر استثمارگران که کمتر از ۱۰ درصد جمعیت را تشکیل می دهند، ذینفع است. انقلاب آتی ایران امر این توده ۹۰ درصدی و بالاتر است و هنگامی که این توده برای خواست های خود برپا خیزد نه تنها قادر است رژیم جمهوری اسلامی با تمام ماشین نظامی، امنیتی و انتظامی و زرادخانه ایدئولوژیکش را زیر پای خود له کند، بلکه هیچ قدرت امپریالیستی و ارتجاعی را یارای مقابله با آن نخواهد بود.

- برای اینکه کارگران در مبارزات روزانه و جاری برای افزایش مزد، تعیین مزد حداقل، بهبود شرائط کار، کاهش ساعات کار، برابری مزد زنان و مردان در برابر کار یکسان، پرداخت حقوق کافی به همه کارگران بیکار، منع کار کودکان، لغو هرگونه تبعیض در محیط کار و در جامعه، برابری کارگران مهاجر با کارگران بومی در همه زمینه ها، مسکن، بهداشت، درمان و آموزش، مبارزه برای تشکل و تحزب و غیره و غیره بر داده های مطمئن و عینی تکیه کنند.
- برای اینکه بتوانند وضعیت اقتصادی و اجتماعی و دستاوردهای مبارزاتی خود را با کارگران کشورهای دیگر مقایسه کنند، از آنها بیاموزند و دستاوردهای مبارزاتی خود را در اختیار آنان قرار دهند.

• و سرانجام برای آنکه ببینند تا هنگامی که سرمایه داران و زمینداران وسائل تولید و زندگی و قدرت سیاسی و ابزارهای آن را در دست دارند محصول کار و دسترنج کارگران و زحمتکشان همواره به وسیله ای به ضد آنان و برای دریند نگاه داشتن و استثمار بیشترشان تبدیل خواهد شد.

طبقه کارگر ایران اگر می خواهد از ستم و استثمار سرمایه داری آزاد شود نه تنها باید مبارزه ویژه خود با طبقه سرمایه دار و نظام سرمایه داری را به پیش برد، بلکه باید در کنار همه توده های زیر ستم و در پیشاپیش آنها در پیکار برای دموکراسی و به ضد همه سیاست ها و اعمال ارتجاع حاکم و نقشه های امپریالیستی برزمد و رهبری این مبارزات را در دست گیرد. این مبارزه هنگامی به پیروزی خواهد رسید که کارگران و زحمتکشان در انقلابی کارگری رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی را سرنگون کنند، ماشین نظامی و اداری آن را درهم بشکنند، حکومت شوراهای منتخب، مسئول و قابل عزل کارگران و زحمتکشان شهر و روستا را که متکی بر توده های مسلح مردم اند به جای آن مستقر سازند تا بدین سان راه برای گذار به سوسیالیسم، محو استثمار و لغو کار مزدی هموار گردد.

سهراب شباهنگ

۲۵ خرداد ۱۳۸۹، ۱۵ ژوئن ۲۰۱۰

www.azarakhsh.org

azarakhshi@gmail.com

پیوست ۱

ما اصطلاح «کارگر مولد» را در معنای مورد نظر مارکس، یعنی کارگری که ارزش اضافی تولید می کند و یا «وسیله مستقیم ایجاد ارزش اضافی» برای سرمایه است، به کار می بریم. او می نویسد:

«تولید سرمایه داری صرفاً تولید کالا نیست بلکه ماهیتاً تولید ارزش اضافی است. کارگر نه برای خود بلکه برای سرمایه تولید می کند. بنابراین کافی نیست که تولید کند، بلکه باید ارزش اضافی به وجود آورد. تنها کارگری مولد است که ارزش اضافی تولید کند و بدین سان موجب خود گسترش [ارزش افزائی] سرمایه شود. مثالی بیرون از قلمرو تولید اشیای مادی می زنیم. یک معلم مدرسه هنگامی کارگر مولد است که علاوه بر آنکه مغز شاگردان خود را پرورش دهد برای ثروتمند کردن صاحب مدرسه جان بکند. اینکه صاحب مدرسه سرمایه خود را به جای آنکه در کارخانه سوسیس سازی به کار اندازد در «کارخانه تدریس» به کار انداخته تغییری در رابطه ایجاد نمی کند. از این رو مفهوم کارگر مولد صرفاً بیانگر رابطه ای بین کار و اثر مفید آن، بین کارگر و محصول کار نیست، بلکه همچنین بیانگر رابطه تولید اجتماعی ویژه ای است که در طول تاریخ سر برآورده و به کارگر، داغ وسیله مستقیم ایجاد ارزش اضافی زده است. بدین سان کارگر مولد بودن نه نشان اقبال بلکه نگون بختی است.» (مارکس، سرمایه، جلد اول، فصل ۱۶ (در چاپ آلمانی فصل ۱۴)، تأکید بر کلمات از من است. س. ش).

حال ممکن است این پرسش مطرح شود که مگر کارگر غیر مولد هم وجود دارد؟

کارگر غیر مولد کارگری است که هرچند مانند کارگر مولد نیروی کار خود را می فروشد اما در روند کار او ارزش و ارزش اضافی تولید نمی شود. یک نمونه از کارگران غیرمولد کارگرانی هستند که در روند مبادله کالا و نه تولید آن مشغول به کارند مانند فروشندگان مزد بگیر در یک فروشگاه بزرگ یا ویزیتورهای یک شرکت داروئی. توضیحی در این زمینه بی فایده نیست:

سرمایه در روند گردش خود از شکل پول- سرمایه به سرمایه مولد، یعنی وسائل تولید و سرمایه متغیر (سرمایه ای که صرف خرید نیروی کار کارگران مولد می شود)، تبدیل می گردد، سپس سرمایه مولد در روند تولید، شکل کالا- سرمایه به خود می گیرد. کالا- سرمایه در روند بعدی که تحقق سرمایه نام دارد باید به پول- سرمایه تبدیل شود که از پول- سرمایه ای که در ابتدای روند به کار افتاده، بیشتر است و تفاوت بین این دو، ارزش اضافی است. اما ارزش اضافی تنها در روند تبدیل سرمایه مولد به کالا- سرمایه یعنی در روند تولید به وجود می آید و نه در روند فروش کالاهای تولید شده یا در روند خرید وسائل تولید. کارگرانی که در روند چرخش سرمایه از شکل کالا به پول یا از شکل پول به کالا فعالیت دارند هرچند

کارشان برای بازتولید سرمایه و چرخش آن لازم است اما ارزش اضافی تولید نمی کنند. بخشی از آنها چنانکه دیدیم در تحقق ارزش و ارزش اضافی یعنی تبدیل محصولات تولید شده از شکل کالائی به شکل پولی نقش دارند.

فروشنندگان مزدبگیر یا مأموران خرید در کارخانه ها و دیگر مؤسسات تولیدی، کسانی که در بازاریابی فعالیت دارند و غیره تنها گروه کارگران غیر مولد نیستند. حسابداران و کلیهٔ مزد بگیرانی که در محاسبهٔ قیمت ها، محصولات و هزینه های یک واحد تولیدی فعالیت دارند کارگر غیر مولدند، زیرا در جریان جمع آوری، پردازش، تجزیه و تحلیل، نگهداری و پخش اطلاعات مربوط به خرید و فروش محصولات و هزینه ها و درآمدهای یک بنگاه، ارزشی به وجود نمی آید. همچنین کارکنان مزدبگیری که به کار تنظیم و نگهداری و توزیع وسائل مبادله (پول و غیره) و معاملات مربوط بدان به کار مشغولند کارگر غیر مولدند.

به طور کلی همهٔ کارگران مزد بگیرانی که در روند چرخش سرمایه به کار مشغولند کارگران غیر مولدند. وجود آنها برای نظام سرمایه داری لازم است چون کار آنها باعث کاهش هزینهٔ چرخش سرمایه می شود اما این کارگران نه تنها ارزش و ارزش اضافی به وجود نمی آورند بلکه مقداری از ارزش تولید شده توسط کارگران مولد را مصرف می کنند. البته اگر این کارگران نبودند هزینهٔ چرخش^{۱۴} برای سرمایه داران افزایش می یافت و سود کمتری عاید گروه های مختلف سرمایه دار می شد. سرمایه داران کاهش هزینهٔ چرخش را که ناشی از کار این کارگران است «به جیب می زنند». یعنی وجود کارگران غیر مولد باعث صرفه جوئی در هزینهٔ چرخش سرمایه می شود که سرمایه داران از آن بهره می گیرند اما این ارزش جدیدی نیست. بدین طریق کارگران غیر مولد استثمار می شوند بی آنکه ارزش اضافی تولید کنند.

روشن است که دیگر کارکنان اداری و دفتری مؤسسات اقتصادی خصوصی و دولتی کارگران غیر مولد به حساب می آیند به همین طریق بسیاری از کارکنان مزدی مؤسسات غیر اقتصادی (اجتماعی، سیاسی، قضائی، نظامی و انتظامی و غیره)، خدمتکاران مزدی خانگی و غیره کارگران غیر مولدند. مزد و حقوق پرداختی به کارگران غیر مولد، خواه در مؤسسات اقتصادی به کار مشغول باشند و خواه در مؤسسات غیر اقتصادی، جزو سرمایهٔ متغیر به حساب نمی آید. سرمایهٔ متغیر تنها مزد کارگران مولد را دربر می گیرد. به همین طریق سرمایهٔ تجاری و سرمایهٔ وامی (سرمایهٔ بهره آور یا بهره خوار) سرمایهٔ مولد نیستند، چون مستقیماً در روند تولید ارزش اضافی به حرکت در نمی آیند. اما بخشی از ارزش اضافی به وجود آمده در روند تولید به صورت سود بازرگانی و بهره به سمت این سرمایه های غیر مولد جاری می شود.

^{۱۴} - مارکس برای این هزینه ها اصطلاح فرانسوی faux frais (هزینه های فرعی یا جنبی) را به کار می برد.

مارکس در جلد دوم سرمایه «فصل ۷، هزینه های چرخش»، کار غیر مولد و گروه های مختلف کارگران غیر مولد را تشریح کرده است که خوانندگان را بدان ارجاع می دهیم.

مارکس همچنین در جلد سوم سرمایه (فصل ۱۷، سود تجاری) می نویسد:

«... با گسترش مقیاس تولید، عملیات بازرگانی ای که پیوسته برای به چرخش درآوردن سرمایه صنعتی، خواه به منظور فروش محصولات موجود در شکل سرمایه- کالا، خواه برای تبدیل پول به وسائل تولید و خواه برای حسابداری کل روند لازم اند، افزایش می یابند. محاسبه قیمت ها، حسابداری، صندوق و مراسلات جایشان اینجا است [در این مقوله جای می گیرند]. هر اندازه مقیاس تولید گسترده تر باشد عملیات بازرگانی سرمایه صنعتی بیشتر خواهد بود (هرچند این دو افزایش به یک نسبت صورت نمی گیرند) و بنابراین کار و دیگر هزینه های چرخش به منظور تحقق ارزش و ارزش اضافی نیز افزایش می یابند. در نتیجه، استخدام کارگران مزدی برای فعالیت های بازرگانی یا کارکنان دفتری بازرگانی [کارکنان پیشخوان] ضرورت می یابد. هزینه این حقوق بگیران هرچند به صورت مزد است اما از سرمایه متغیری که برای خرید [نیروی] کار مولد مصرف می شود متمایز است. این هزینه، هزینه سرمایه داران صنعتی، حجم کل سرمایه پیش ریخته را افزایش می دهد بی آنکه مستقیماً ارزش اضافی را بالا ببرد. زیرا صرفاً هزینه کاری است که برای تحقق ارزشی که قبلاً تولید شده اختصاص می یابد. این هزینه مانند هر هزینه دیگری از این نوع باعث کاهش نرخ سود می شود زیرا سرمایه پیش ریخته افزایش می یابد بی آنکه ارزش اضافی بالا رفته باشد». مارکس می افزاید:

«هر قدر مقیاس تولید بزرگ تر باشد ارزش و در نتیجه ارزش اضافی ای که باید تحقق یابد بزرگ تر خواهند بود و در نتیجه سرمایه- کالای تولید شده بزرگ تر خواهد بود و هزینه کارهای دفتری که باعث نوعی تقسیم کار می شوند به طور مطلق (هر چند نه نسبی) افزایش خواهد یافت ... کار بازرگانی صرفاً شامل عملیاتی واسطه ای است که یا به محاسبه ارزش ها، یا تحقق آنها و یا تبدیل آنها به وسائل تولید از پول تحقق یافته می شوند. بنابراین حجم کار بازرگانی به حجم کل ارزشی که باید تحقق یابد بستگی دارد. پس طبیعی است که چنین کاری، برخلاف کار مستقیماً مولد، نه علت حجم این ارزش ها بلکه معلول و نتیجه آن باشد. در مورد دیگر هزینه های چرخش، وضع به همین منوال است.

کارگر بازرگانی مستقیماً ارزش اضافی تولید نمی کند، اما قیمت [نیروی] کار او با ارزش نیروی کارش و بنابراین با هزینه تولید این نیروی کار تعیین می شود در حالی که کاربرد این نیروی کار، اعمال آن همچون تلاش، صرف انرژی و فرسایش، درست مانند مورد هر مزد بگیر دیگر، به هیچ رو محدود به ارزش نیروی کار نیست. بنابراین مزد او ضرورتاً با حجم سودی که او در تحققش به سرمایه دار کمک می کند، تناسب ندارد. هزینه کارگر بازرگانی برای سرمایه دار و دستاوردش برای او کمیت های متفاوتی

هستند. او برای سرمایه دار دستاورد دارد نه بدین علت که مستقیماً ارزش اضافی تولید می کند، بلکه چون با انجام کاری که بخشی از آن پرداخت نمی شود در کاهش هزینه تحقق ارزش اضافی سهم دارد.» (تأکید ها از من است. س. ش.)

به همین طریق مأموران مختلف مربوط به مالیات یا ثبت احوال و ثبت املاک برای چنین نظامی ضرورت دارند. نیروهای انتظامی، امنیتی و نظامی و قضائی بخش دیگری از کارکنان غیر مولد هستند که نقش اصلی شان حفظ امنیت سرمایه و مالکان و مسائل تولید و سرکوب کارگران و زحمتکشان است از این رو اینها نیز برای نظام سرمایه داری لازم اند و این نظام باید هزینه های آنان را نیز بپذیرد. در جامعه سرمایه داری این هزینه ها اساساً از ارزش اضافی ای که کارگران مولد تولید می کنند و از کار اضافی دیگر زحمتکشان (به صورت مالیات و غیره) تأمین می شوند. اینان چنانکه گفتیم در نظام سرمایه داری برای کاهش هزینه چرخش، محاسبات قیمت و هزینه، مسائل مربوط به گردش پول و اعتبار و غیره لازم اند. اگر کارگران غیر مولد شاغل در بازرگانی نباشند روشن است که روند تحقق ارزش (تبدیل سرمایه - کالا به سرمایه - پول) صورت نخواهد گرفت یا به شکل کاملاً ناقص و غیر کارآمدی انجام خواهد شد و در نتیجه در روند گردش سرمایه اجتماعی اختلال به وجود خواهد آمد. همین امر در مورد کارگران غیر مولد در زمینه امور اعتباری و پولی نیز صادق است.

نکته بسیار مهمی که باید توجه داشت این است که کارگر یا کارکن غیرمولد به معنی کارگر یا کارکن زائد نیست. بحث مولد بودن یا نبودن در نظام سرمایه داری، چنانکه گفتیم، به این معنی است که آیا کارکنان مورد نظر ارزش اضافی تولید می کنند یا نه. در جامعه سوسیالیستی فرق میان کارگر مولد و غیر مولد از میان می رود و همه مولد خواهند بود ولی نه به معنی تولید کننده ارزش اضافی، بلکه به معنی تولید کننده محصول و خدمتی که توده مردم بدان نیاز دارند (همچنین می توان گفت همه کارگران، غیر مولد - به معنی سرمایه دارانه کلمه - خواهند بود! چون هیچ کارگری ارزش اضافی تولید نخواهد کرد و تولیدات کارگران و زحمتکشان به صورت مستقیم یا غیر مستقیم به خود آنها برخواهد گشت).

پیوست ۲

بیشتر کتاب ها و نوشته های آموزشی برای توضیح این روند مثال ساده ای از سه بخش با سرمایه های برابر و ترکیب ارگانیک های متفاوت می آورند و فرض را بر این می گذارند که تمام سرمایه ثابت در یک دوره گردش سرمایه مصرف شود. هرچند با این گونه مثال ها هم می توان جوهر مسأله را بیان کرد اما در اینجا ما مثال نسبتاً پیچیده تری که به واقعیت نزدیک تر است، به نقل از جلد سوم سرمایه فصل ۹ «برقراری نرخ عمومی سود (نرخ سود متوسط)»، می آوریم. مارکس می نویسد:

«پنج حوزه مختلف تولید را که در آنها سرمایه هائی با ترکیب ارگانیک متفاوت چنانکه در جدول زیر آمده است در نظر می گیریم:

نرخ سود	ارزش تولید شده	ارزش اضافی	نرخ ارزش اضافی	سرمایه ها (C سرمایه ثابت، V سرمایه متغیر)	
۲۰٪	۱۲۰	۲۰	۱۰۰٪	$۸۰C + ۲۰V$	۱
۳۰٪	۱۳۰	۳۰	۱۰۰٪	$۷۰C + ۳۰V$	۲
۴۰٪	۱۴۰	۴۰	۱۰۰٪	$۶۰C + ۴۰V$	۳
۱۵٪	۱۱۰	۱۰	۱۰۰٪	$۸۰C + ۱۰V$	۴
۵٪	۱۰۰	۰	۱۰۰٪	$۹۰C + ۱۰V$	۵

در این مثال برای حوزه های مختلف تولید و استثمار یکسان کار با نرخ سودهای بسیار متفاوتی برحسب ترکیب ارگانیک های مختلف سرمایه ها مواجهیم.

جمع کل سرمایه ها برابر ۵۰۰ و جمع کل ارزش های اضافی برابر ۱۱۰ و ارزش کل کالاهای تولید شده توسط این سرمایه ها برابر ۶۱۰ است. حال کل سرمایه ها را که برابر ۵۰۰ است سرمایه واحدی فرض کنیم که سرمایه های ۱ تا ۵ اجزای مختلف آن را تشکیل می دهند... ترکیب متوسط این سرمایه عبارت است از ۳۹۰ واحد سرمایه ثابت و ۱۱۰ واحد سرمایه متغیر. اگر ترکیب سرمایه را برای ۱۰۰ واحد در نظر بگیریم، ۷۸ واحد آن سرمایه ثابت و ۲۲ واحد آن سرمایه متغیر خواهد بود. سرمایه ای معادل ۱۰۰ که یک پنجم کل سرمایه را تشکیل می دهد ترکیب متوسطی برابر $v + ۲۲$ و $c + ۷۸$ و ارزش اضافی متوسطی برابر ۲۲ خواهد داشت [یک پنجم کل ۱۱۰ واحد ارزش اضافی مربوط به کل ۵۰۰ واحد سرمایه] و نرخ

سود متوسط برابر ۲۲٪ و سرانجام قیمت تولید هر بخش ۱۰۰ واحدی از سرمایه کل یا تولید مربوط به یک پنجم سرمایه کل برابر ۱۲۲ خواهد بود [یک پنجم تولید کل یا $122 = 5 : 610$]. بنابراین قیمت محصول مربوط به یک پنجم سرمایه کل باید ۱۲۲ باشد.»

در مثال بالا فرض بر این است که کل سرمایه ثابت در یک دوره گردش سرمایه (یعنی روند تبدیل سرمایه مولد به سرمایه - کالا و تبدیل سرمایه - کالا به سرمایه - پول و تبدیل سرمایه - پول به سرمایه مولد) مصرف شود، یعنی وارد ارزش محصولات تولیدی گردد. در مورد بخش گردان سرمایه ثابت (مواد خام و کمکی، انرژی مصرف شده، وسائل یدکی و غیره) این فرض با واقعیت انطباق دارد اما در مورد بخش پایا یا استوار سرمایه ثابت (ماشین آلات، تأسیسات و ساختمان های تولیدی، اسکله، راه، پل و غیره) این فرض غالباً درست نیست. تمام ارزش سرمایه پایا یا استوار معمولاً در بیش از یک دوره گردش وارد ارزش کالاهای تولید شده توسط آن سرمایه می شود. به عبارت دیگر در هر دوره گردش فقط کسری از سرمایه استوار وارد ارزش کالاهای تولید شده می گردد. بدین سان سرمایه پیش ریخته (کل مقدار سرمایه گذاری شده) با سرمایه مصرف شده یکی نیست. برای محاسبه نرخ سود باید کل سرمایه و نه فقط سرمایه مصرف شده را در نظر گرفت، اما برای محاسبه مقدار و نرخ ارزش اضافی نیازی به این کار نیست چون ارزش اضافی از سرمایه ثابت (چه کل آن و چه بخش مصرف شده آن در یک دوره گردش) به دست نمی آید. مارکس برای پرهیز از اشتباه در زمینه درهم آمیختن سرمایه مصرف شده و سرمایه کل و دقت های محاسباتی ای که در این زمینه باید رعایت شوند چنین ادامه می دهد:

«برای اینکه به نتایج کاملاً غلطی نرسیم نباید هزینه تولید را برابر با ۱۰۰ بگیریم.»

برای سرمایه $20v + 80c$ با نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪، ارزش کالاهای تولید شده در صورتی برابر با $120 = 20s + 20v + 80c$ [ارزش اضافی] خواهد بود که تمام سرمایه ثابت وارد محصول سالیانه گردد. این امر ممکن است در برخی حوزه های تولید رخ دهد اما در مورد سرمایه ای با ترکیب ۴ به ۱ نادر است. بنابراین هنگامی که ارزش کالاهای تولید شده توسط ۱۰۰ واحد از سرمایه های مختلف مورد نظر باشد باید توجه کنیم که این ارزش برحسب اینکه سرمایه ثابت چگونه به بخش پایا و بخش گردان تقسیم می شود، متفاوت خواهد بود. همچنین باید در نظر داشت که عناصر پایای سرمایه های ثابت مختلف با سرعت های متفاوت مستهلک می شوند و بنابراین در زمان واحد مقادیر متفاوتی ارزش به محصول تولید شده می افزایند. اما این امر برای نرخ سود اهمیتی ندارد. سرمایه ثابت $80c$ چه در سال ۸۰ واحد، چه ۵۰ واحد و چه ۵ واحد ارزش به محصول سالیانه منتقل کند یعنی خواه محصول سالیانه برابر باشد با $120 = 20s + 20v + 80c$ یا $90 = 20s + 20v + 50c$ یا $45 = 20s + 20v + 5c$ در هر حال ارزش [جدید] تولید شده به اندازه ۲۰ واحد از هزینه تولید بیشتر خواهد بود و در هر حال برای

تعیین نرخ سود این ۲۰ واحد نسبت به سرمایه ۱۰۰ سنجیده می‌شوند و در هر حال نرخ سود این سرمایه ۲۰٪ خواهد بود. برای روشن شدن بیشتر آنچه گفته شد در جدول زیر نسبت های مختلفی از سرمایه ثابت پنج سرمایه مورد بحث را وارد ارزش محصول تولید شده می‌کنیم:

سرمایه ها	نرخ ارزش اضافی	ارزش اضافی	نرخ سود	سرمایه مصرف شده	ارزش کالاها	هزینه تولید
۱	۱۰۰٪	۲۰	۲۰٪	۵۰	۹۰	۷۰
۲	۱۰۰٪	۳۰	۳۰٪	۵۱	۱۱۱	۸۱
۳	۱۰۰٪	۴۰	۴۰٪	۵۱	۱۳۱	۹۱
۴	۱۰۰٪	۱۵	۱۵٪	۴۰	۷۰	۵۵
۵	۱۰۰٪	۵	۵٪	۱۰	۲۰	۱۵
جمع		۱۱۰				کل
$۳۹۰C + ۱۱۰V$						
برای ۱۰۰ واحد سرمایه		۲۲	۲۲٪			متوسط
$۷۸C + ۲۲V$						

حال اگر دوباره سرمایه های ۱ تا ۵ را سرمایه کلی واحدی فرض کنیم می‌بینیم که ترکیب مجموع این ۵

$$\text{سرمایه یعنی } ۱۰۰ = ۳۹۰C + ۱۱۰V \text{ نیز ترکیب متوسط سرمایه } ۱۰۰ = ۷۸C + ۲۲V$$

تغییر نکرده اند. ارزش اضافی متوسط هم همان ۲۲ واحد باقی مانده است. اگر این ارزش اضافی را به سرمایه های ۱ تا ۵ اضافه کنیم قیمت کالاهای تولید شده مربوط به هر سرمایه را به دست خواهیم آورد:

اختلاف بین قیمت و ارزش	نرخ سود	قیمت کالاها	هزینه تولید	ارزش کالاها	ارزش اضافی	سرمایه ها	
+۲	۲۲ %	۹۲	۷۰	۹۰	۱۰۰%	۸۰ _C +۲۰ _V	۱
-۸	۲۲ %	۱۰۳	۸۱	۱۱۱	۱۰۰%	۷۰ _C +۳۰ _V	۲
-۱۸	۲۲ %	۱۱۳	۹۱	۱۳۱	۱۰۰%	۶۰ _C +۴۰ _V	۳
+۷	۲۲ %	۷۷	۵۵	۷۰	۱۰۰%	۸۵ _C +۱۵ _V	۴
+۱۷	۲۲ %	۳۷	۱۵	۲۰	۱۰۰%	۹۵ _C +۵ _V	۵

کالاهای مربوط به سرمایه های (۱) ، (۴) و (۵) به میزان $۲۶ = ۱۷+۷+۲$ بالاتر از ارزش خود، و کالاهای مربوط به سرمایه های (۲) و (۳) به میزان $۲۶ = ۱۸ + ۸$ کمتر از ارزش خود به فروش رفته اند، به طوری که تفاوت های بین قیمت و ارزش در اثر توزیع منظم ارزش اضافی و یا افزون سود متوسط به هزینه تولید یکدیگر را خنثی می کنند. بخش های یکسانی از کالاها به قیمتی بالاتر یا پائین تر از ارزش خود به فروش می روند».

بدین سان مارکس چنین نتیجه می گیرد: «... در آغاز، نرخ سود بین شاخه های مختلف تولید بسیار متفاوت است. این نرخ های متفاوت در اثر رقابت، به شکل نرخ سود عمومی ای که میانگین نرخ های سود متفاوت است در می آید. سودی که مطابق این نرخ سود به سرمایه معینی، فارغ از ترکیب ارگانیک آن سرمایه، تعلق می گیرد سود متوسط نام دارد. اگر به هزینه تولید یک کالا سهم سود متوسط سالانه سرمایه پیش ریخته (و نه سرمایه مصرف شده) در تولید آن کالا را با توجه به شرائط گردش سرمایه اضافه کنیم، قیمت تولید آن کالا به دست می آید. به عنوان مثال سرمایه ای معادل ۵۰۰ را در نظر می گیریم که بخش پایای آن برابر ۱۰۰ و استهلاک سرمایه پایا در مدت گردش بخش گردان سرمایه که ۴۰۰ فرض شده، برابر ۱۰٪ باشد. نرخ سود متوسط [کل سرمایه] برای این دوره گردش را ۱۰٪ می گیریم. هزینه محصولات تولید شده عبارت است از ۱۰ واحد برای استهلاک سرمایه پایا و ۴۰۰ واحد برای سرمایه گردان [مزد به علاوه بخش گردان سرمایه ثابت] یعنی ۴۱۰. حال اگر به این هزینه تولید سود متوسط کل سرمایه یعنی $۵۰ = ۱۰\% \times ۵۰۰$ را بیافزاییم قیمت تولید برابر ۴۶۰ خواهد شد».

خلاصه اینکه با تکامل سرمایه داری کالاها براساس قیمت تولید خود، یعنی هزینه تولید به علاوه سود متوسط کل سرمایه ای که برای تولید آنها در یک دوره گردش سرمایه به کار افتاده مبادله می شوند (یا دقیق تر بگوئیم به قیمتی حول قیمت تولید مبادله می شوند). سود متوسط هر بخش از سرمایه اجتماعی برابر است با مقدار این سرمایه ضرب در نرخ سود عمومی یا متوسط سرمایه. نرخ سود متوسط سرمایه یا نرخ عمومی سود از تقسیم کل ارزش اضافه تولید شده (و تحقق یافته) در یک دوره گردش سرمایه بر کل ارزش سرمایه اجتماعی به دست می آید.

پیوست ۳

در اینجا مورد معلمان (در معنی وسیع کلمه یعنی آموزگاران دبستان ها، دبیران دبیرستان ها و مدرسان دانشگاه ها و مدارس عالی) و کارکنان مزدی بهداشت و درمان را از این زاویه که آیا باید آنان را کارگر مولد به حساب آورد یا نه بررسی می کنیم.

در آغاز پیوست ۱ دیدیم که مارکس معلمان حقوق بگیر را که در مؤسسات خصوصی انتفاعی کار می کنند کارگر مولد می داند. پرسشی که مطرح می شود این است که آیا معلمانی که در استخدام دولت (بخش عمومی) هستند را نیز می توان کارگر مولد (تولید کننده ارزش اضافی) به حساب آورد یا نه؟

نخست ببینیم آیا معلمان استخدامی بخش دولتی استثمار می شوند یا نه و اگر استثمار می شوند ثمره استثمار آنها به جیب چه کسانی می رود.

نگاهی به حقوق دریافتی معلمان نشان می دهد که اکثریت عظیم معلمان (حدود ۹۰٪ یا بیشتر آنها) حقوقی در حد حقوق متوسط کارگران یدی یا کمی بیشتر دریافت می کنند. در سال ۱۳۸۶ که قرار بود حقوق بخشی از معلمان به ۳۳۰ هزار تومان در ماه برسد، حداد عادل (رئیس مجلس آن زمان) گفت حقوق معلمانی که در ابتدای کار هستند با حداقل حقوق کارگران (که در آن موقع حدود ۱۸۰ هزار تومان در ماه بود) برابر است.^{۱۰} اکنون نیز این وضعیت تغییری پیدا نکرده است و اکثر معلمان مانند کارگران زیر خط فقر زندگی می کنند. این به روشنی نشان می دهد که معلمان استثمار می شوند. حال پرسشی که می تواند مطرح شود این است که آیا معلمان ارزش اضافی ای هم برای طبقه سرمایه دار به وجود می آورند یا اینکه مانند کارگران غیر مولد نقش شان کاهش هزینه های فرعی مانند هزینه چرخش یا حفظ نظم و غیره است.

روشن است که معلمان هزینه چرخش سرمایه را کاهش نمی دهند چون در این روند شرکت ندارند و کار آنها حفظ نظم و امنیت سرمایه هم نیست. ولی معلمان با کارشان در آموزش کودکان و جوانان که بخش مهمی از آنها کارگران و کارمندان آینده اند، بخش قابل توجهی از هزینه تولیدی - و به طور مشخص هزینه نیروی کار - مؤسسات سرمایه داری (خصوصی یا دولتی) را کاهش می دهند.

توضیحی در این باره لازم است. می دانیم که کارگر برای کارکردن نیاز به حد معینی از سواد (خواندن، نوشتن، حساب کردن و غیره) دارد و هر قدر سرمایه داری بیشتر تکامل یابد نیاز تولید و اقتصاد به طور کلی به افراد آموزش دیده در تمام سطوح افزایش می یابد و این «حد معین» بیشتر می شود. اگر آموزش عمومی (که هزینه آن بر عهده دولت است یعنی از محل مالیات و غیره تأمین می شود) نبود، سرمایه داران (اعم از دولتی یا خصوصی) مجبور بودند هزینه ای برای آموزش کارگران صرف کنند و یا مزد آنها را در حدی بالا ببرند که کارگران بتوانند خود این هزینه را تأمین کنند. در آن صورت یا باید سرمایه داران برای آموزش کارگران و فرزندان شان (که بخش اعظم آنها کارگران آینده را تشکیل می دهند) معلم استخدام می کردند و یا باید آنقدر به مزد کارگران می افزودند که کارگران بتوانند تمام هزینه آموزش را خود به عهده گیرند.

اما در ایران و در بسیاری از کشورهای دیگر جهان هزینه آموزش عمومی بر عهده دولت است. یعنی دولت به جای سرمایه داران هزینه آموزش کارگران را بر عهده می گیرد و بدین سان هزینه نیروی کار را به نفع سرمایه داران پائین می آورد. همچنین با افزایش سواد و دانش نیروی کار، بارآوری کار و در نتیجه نرخ استثمار افزایش می یابد. اینکه آموزش عمومی به نفع خود کارگران هم هست یا می تواند باشد منافاتی با این واقعیت ندارد که آموزش عمومی کارگران توسط دولت باعث کاهش هزینه مزد و بنابراین افزایش حجم و نرخ ارزش اضافی می شود.

در زمینه آموزش عالی و تحقیق و توسعه نیز باید توجه داشت دولت از یک سو با تربیت رایگان متخصص برای مؤسسات سرمایه داری (خصوصی یا دولتی) و از سوی دیگر بر عهده گرفتن بخش عمده هزینه های پژوهشی هزینه های سرمایه داران را کاهش می دهد.

نکته ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که غیر انتفاعی بودن آموزش عمومی در سطوح مختلف به معنی غیر استثماری بودن آنها نیست^{۱۶}. معلم در این مؤسسات استثمار می شود و ارزش اضافی به وجود می آورد. اما دولت به عنوان صاحب و کارفرمای مؤسسات آموزشی عمومی، برخلاف مؤسسات

^{۱۶} - اصولاً بخش غیر انتفاعی، بخش غیر تجاری و بخش عمومی (خدمات عمومی) در نظام سرمایه داری ساختارها و نهادهای لازمی برای بخش انتفاعی هستند. در هیچ جامعه سرمایه داری بخش انتفاعی یا بنگاه ها و مؤسسات خصوصی نمی توانند بدون تکیه بر بخش های غیر انتفاعی، غیر تجاری و بدون پشتیبانی خدمات عمومی به فعالیت خود ادامه دهند.

آموزشی خصوصی و برخلاف مؤسسات انتفاعی دولتی، ارزش اضافی استثمار شده از معلمان را به صورت سود در یک حساب یا صندوق کنار نمی گذارد چون خدمات آموزشی را نمی فروشد تا بتواند بخش هزینه و سود آن را جدا کند (هرچند در مؤسسات غیر انتفاعی هم حسابداری وجود دارد). دولت خدمات آموزشی را به طور رایگان یا تقریباً رایگان در اختیار «عموم» می گذارد. سرمایه داران نه تنها از این آموزش رایگان برای خود و فرزندانشان بهره می گیرند بلکه آموزشی هم که نصیب کارگران می شود چنانکه دیدیم در خدمت کارائی و بارآوری نیروی کار است که به کاهش هزینه نیروی کار و افزایش نرخ ارزش اضافی (از طریق افزایش بارآوری کار در اثر آموزش) منجر می شود. در یک کلام دولت ارزش اضافی استثمار شده از معلمان را به صورت مستقیم و غیر مستقیم به طبقه سرمایه دار منتقل می کند.

به طور خلاصه، ارزش اضافی بیشتری که سرمایه داران از کارگران مولد آموزش دیده و دارای انضباطی که محصول مدرسه اند نسبت به کارگران مولد بدون آموزش و بدون انضباط به دست می آورند، به طور غیر مستقیم محصول کار معلمان است، بنابراین معلمان به همین نسبت در ایجاد ارزش اضافی سهم اند و کارگر مولد محسوب می شوند.

آنچه در مورد معلمان گفتیم در مورد کارکنان مزدی در رشته های بهداشت و درمان هم صدق می کند. تا آنجا که به بخش خصوصی و یا بخش دولتی انتفاعی در این حوزه مربوط می شود (بیمارستان ها، کلینیک ها، مراکز توان بخشی، آزمایشگاه های پزشکی، پرتونگاری، فیزیوتراپی و غیره) بخش اعظم کارکنان این مؤسسات (بهباران، بهورزان، پرستاران، مسئولان آمبولانس، کارکنان فنی و نگهداری و تعمیرات، تکنیسین های آزمایشگاه، مددکاران اجتماعی و حتی بخشی از متخصصان و پزشکان - غیر از کادرها و مدیران) کارگر مولد به شمار می روند یعنی برای صاحبان مؤسسات بهداشتی و درمانی خصوصی ارزش اضافی تولید می کنند. مزد و حقوق اکثریت کارکنان رشته هایی که نام بردیم، خواه در بخش خصوصی و خواه در بخش دولتی، در سطحی مانند کارگران دیگر شاخه ها است.^{۱۷}

نقش مؤسسات دولتی غیر انتفاعی در این بخش ها شبیه مؤسسات آموزش عمومی است. نقش این مؤسسات حفظ سلامت و توان نیروی کار است. اگر خدمات دولتی در این زمینه ها نبود سرمایه داران می بایست

^{۱۷} - دبیر کل خانه پرستار ایران در گفتگو با خبرنگار ایلنا با اشاره به افزایش حقوق کارکنان در سال ۸۹ گفت: این افزایش حقوق که پس از گذشت سه ماه ابلاغ شده برای پرستاران ۲۵ هزار تومان بوده که متوسط حقوق آنان برابر با ۴۰۰ هزار تومان می شود. منبع: ایلنا ۱۶ خرداد ۱۳۸۹

مزد کارگران را به میزانی افزایش دهند که کارگران بتوانند خود این هزینه ها را برعهده گیرند (چون مزد باید هزینه های لازم برای نگهداری و باز تولید نیروی کار را تأمین کند). مؤسسات درمانی و بهداشتی بخش عمومی مانند مؤسسات آموزش عمومی، کارکنان مزدی فعال در بهداشت و درمان را استثمار می کنند اما حاصل این استثمار به صورت سود به جیب دولت نمی رود (یا تماماً نمی رود). دولت با ارائه رایگان یا نسبتاً ارزان برخی خدمات بهداشتی و درمانی در واقع بخشی از هزینه افزایش مزد را که در صورت نبودن این کمک ها اجتناب ناپذیر می بود، برعهده می گیرد. بدین سان ارزش اضافی تولید شده در مؤسسات درمانی و بهداشتی غیر انتفاعی - یا بخش مهمی از آن - را به طور غیر مستقیم به مؤسسات سرمایه داری انتقال می دهد.

در نتیجه ما معلمان بخش خصوصی و عمومی - به غیر از مدیران و کادرها- و همچنین کارکنان بخش بهداشت و درمان - به غیر از مدیران و کادرها - را جزو کارگران مولد به حساب می آوریم.

پیوست ۴

ما شمار کل کارگران مولد را در سال ۱۳۸۶ حدود ۷ میلیون نفر برآورد کردیم. شمار کل تولید کنندگان مستقل اعم از صنعتی و کشاورزی حدود ۶/۳ تا ۶/۵ میلیون نفر است. بدین سان حتی اگر بارآوری کار کارگران مزدی و کارکنان مستقل را یکسان فرض کنیم، روشن است که تولید کارگران مولد از کل تولید مولدان مستقل و بنابراین قطعاً از ۵۰ درصد تولید ناخالص بدون نفت بیشتر خواهد بود. اما با توجه به پیشرفته تر بودن وسائل تولید و سازماندهی کار و بازده ناشی از مقیاس در صنایع بزرگ و به طور کلی واحدهای بزرگ کار و تولید با اطمینان می توانیم بگوئیم که بیش از ۷۰ درصد تولید ناخالص بدون نفت توسط کارگران مزدی صورت می گیرد.

چند مثال و بررسی در مورد صنعت، خدمات و کشاورزی موضوع را روشن می کند. در سال ۱۳۸۵ کل شاغلان در صنعت (ساخت) ۳۴۵۸۰۰۰ نفر بودند و کل ارزش افزوده آنان به ۳۱۶۱۲/۷ میلیارد تومان بالغ می شد. در همان سال شمار شاغلان کارگاه های دارای ۱۰ کارکن و بیشتر ۱۰۶۱۰۰۰ و کل ارزش افزوده آنان مبلغ ۲۶۹۳۹/۹ میلیارد تومان بود. یعنی کارکنان کارگاه های دارای ۱۰ کارکن یا بیشتر، که کمتر از ۳۱ درصد کل کارکنان صنعتی بودند، بیش از ۸۵٪ ارزش افزوده بخش صنعت را تولید می کردند. به بیان دیگر تولید سرانه کارکنان کارگاه های دارای ده کارکن و بیشتر به طور متوسط بیش از ۲/۷ برابر (۲۷۰٪) تولید سرانه کارکنان کارگاه های کمتر از ۱۰ نفر بود. البته بخش مهمی از تولید در کارگاه های کمتر از ۱۰ نفر نیز توسط کارگران مزدی این کارگاه ها صورت می گیرد. بدین طریق اغراق نخواهد بود اگر بگوئیم در سال ۱۳۸۶ چیزی در حدود ۸۵ تا ۹۰٪ تولید صنعتی توسط کارگران مزدی انجام می شد و

سهم پیشه وران، استادکاران و صنعتگران کوچکی که خودشان تولید کننده بودند حداکثر بین ۱۰ تا ۱۵ درصد حجم ارزش افزوده تولید صنعتی بدون نفت بود.

در مورد خدماتی مانند آموزش، سهم تولید کنندگان خرد بی شک ناچیز است. در مورد خدمات بهداشتی و درمانی با توجه به شمار پزشکان دارای مطب و برخی پرستاران و متخصصان خدمات بهداشتی و درمانی که برای خود کار می کنند می توان سهمی برای اینگونه مشاغل آزاد در تولید خدمات بهداشتی و درمانی قائل شد. اما نگاهی به وضعیت شاغلان در بخش بهداشت و درمان نشان می دهد که در این بخش نیز وزن و اهمیت کار مزدی بسیار بیشتر از دارندگان مشاغل آزاد است.

در آبان ۱۳۸۵ شمار کل شاغلان در بخش بهداشت و مددکاری اجتماعی ۵۲۱ هزار نفر بوده است (جدول شماره ۸-۳ نیروی انسانی، سالنامه آماری کشور). در همان سال عده کارکنان شاغل در وزارت بهداشت و درمان ۳۲۱۵۴۴ نفر بود که اکثر شاغلان در این بخش را تشکیل می داد و همچنین اگر بیمارستان ها و کلینیک های خصوصی را در نظر بگیریم به این نتیجه خواهیم رسید که بخش عمده خدمات بهداشتی و درمانی در ایران توسط کارکنان مزدی - خواه در بخش عمومی و خواه خصوصی - انجام می گیرد.

خدمات مخابرات و پست و تلگراف تماماً توسط کارکنان مزدی انجام می شود و تولید کنندگان مستقل در آن نقشی ندارند. بخش مهمی از خدمات حمل و نقل و توریسم و رستوران و تمام کار بارگیری و تخلیه کشتی ها و غیره نیز توسط کار مزدی صورت می گیرد.

تنها بخشی که در آن نقش تولید کنندگان مستقل مهم تر از کارگران مزدی است، بخش کشاورزی است.

نگاهی به برخی داده ها در بخش کشاورزی تا حدودی نقش کارگران مزدی و نقش مولدان مستقل در این بخش را روشن خواهد کرد.

طبق داده های رسمی مرکز آمار ایران - منتشر شده در سالنامه آماری کشور ۱۳۸۶ - در سال ۱۳۸۲ در ایران ۴۳۳۲۴۲۳ بهره برداری کشاورزی وجود داشته که به صورت زیر طبقه بندی شده اند: ۳۴۷۱۹۷۲ خانوار معمولی بهره بردار ساکن روستا که ۲۶۶۹۶۶۰ خانوار از آنها صاحب زمین بوده اند و ۸۰۲۳۱۲ خانوار بی زمین.

- ۸۱۶۱۰۴ بهره بردار غیر ساکن که ۱۲۳۸۲ واحد از آنها بی زمین بوده اند.
- ۳۶۲۳۹ خانوار معمولی غیر ساکن که ۳۶۲۳۶ خانوار آنها بی زمین بوده اند.
- ۸۱۰۸ شرکت رسمی یا مؤسسه عمومی که ۷۶۳ تای آنها بی زمین بوده اند.

طبق داده های بالا می بینیم که در سال ۱۳۸۲ از کل خانوارهای معمولی بهره بردار ۲۳۱۲۸۰ خانوار یعنی ۲۳/۱ درصد آنها بی زمین بوده اند. اعضای کارکن این خانوارهای بی زمین (که رقمی در حدود دست کم ۱/۵ میلیون را تشکیل می دادند) یا به صورت کارگر کشاورزی در واحدهای بزرگ کشاورزی کار می کردند یا به صورت کارگر فصلی برای زمینداران بزرگ و دهقانان مرفه و یا اینکه قطعه زمینی از زمینداران بزرگ یا دهقانان مرفه اجاره می کردند. ما شمار دقیق این بخش های مختلف کارکنان بی زمین در بخش کشاورزی را نداریم. در جدول ۲۰-۳ که در متن مقاله آمده است شمار کارکنان کشاورزی مزدی حدود ۲۸۱ هزار نفر برآورد شده است. به نظر می رسد که کارگران فصلی یا روزمزد کشاورزی در این رقم به حساب نیامده اند و احتمالاً در بخش «کارگران ساده» این جدول ادغام شده اند. توزیع زمین های زیر کشت محصولات سالانه برحسب خانوارهای دهقانی و واحدهای بزرگ کشاورزی در جدول زیر خلاصه شده اند:

درصد	کل مساحت زمین زیر کشت (هکتار)	درصد	شمار کل بهره برداری ها	مساحت کل بهره برداری	
۱۹/۷	۲۲۹۲۴/۳	۶۵/۷	۱۷۳۵۵۳۲	کمتر از ۵ هکتار	دهقانان فقیر
۱۹/۵	۲۲۷۱۶۹۱	۱۷/۴	۴۵۹۳۳۹	۵ هکتار تا ۱۰ هکتار	دهقانان متوسط
۲۹/۵	۳۴۳۶۶۹۵	۱۲/۹	۳۳۹۵۴۹	۱۰ تا ۲۵ هکتار	دهقانان ثروتمند
۳۱/۳	۳۶۴۶۲۳۸	۳/۹	۱۰۴۰۶۵	۲۵ هکتار و بیشتر	زمینداران بزرگ (حقیقی یا حقوقی)
۱۰۰	۱۱۶۴۷۰۲۷	۱۰۰	۲۶۳۹۴۸۶		کل

این جدول نشان می دهد که ۳۱/۳ درصد زمین های زیر کشت مربوط به مالکیت های بزرگ زمین (حقیقی یا حقوقی) یعنی بهره برداری های بالای ۲۵ هکتار بوده اند و همچنین دهقانان ثروتمند (دارای بهره برداری های بین ۱۰ تا ۲۵ هکتار) حدود ۲۹/۵ درصد زمین های زیر کشت را در اختیار داشته اند. اگر تنها بهره برداری های بزرگ را در نظر بگیریم که ۳۱/۳ درصد کل زمین های زیر کشت را دربر می گیرند و توجه داشته باشیم که این بهره برداری ها به خاطر استفاده بیشتر از ماشین آلات کشاورزی، سیستم آبیاری مدرن، استفاده بیشتر از بذر مناسب و کود، داشتن انبار و سردخانه و غیره، صرفه جوئی ناشی از اندازه بزرگ تولید، سازماندهی کار و غیره به طور متوسط بازدهی بالاتر از بقیه دارند، نتیجه می گیریم که

تولیدات آنها بسیار بیشتر از ۳۱/۳ درصد کل تولیدات کشاورزی است و همین امر تا حدود کمتری در مورد دهقانان ثروتمند صادق است.

حال اگر تنها بهره برداری های بزرگ را، که ۳۱/۳ درصد زمین ها است، در نظر بگیریم با توجه به آنچه گفته شد، سهم آنها از تولید کشاورزی شاید ۴۰ تا ۴۵ درصد باشد. اگر نه تمام این تولید دست کم بخش مهمی از آن توسط کارگران مزدی کشاورزی تولید می شود و همین امر در مورد بخشی از تولید دهقانان ثروتمند صادق است. بدین سان از یک سو با توجه به شمار تقریبی کارگران مزدی کشاورزی و از سوی دیگر تولید در واحدهای بزرگ کشاورزی سهم کارگران کشاورزی در کل تولید این بخش از ۲۵ درصد کمتر نخواهد بود (دام پروری، ماهیگیری و شکار هم در رقم کلی منظور شده اند).

حال اگر کل تولید ناخالص داخلی بدون نفت در سال ۱۳۸۶ را در نظر بگیریم از این تولید حدود ۱۳ درصد مربوط به بخش کشاورزی، دام پروری، جنگل داری، ماهیگیری و شکار، ۲۴/۵ درصد مربوط به صنعت و معدن و ساختمان و آب و برق و ۶۲/۵ درصد مربوط به خدمات (آموزش، بهداشت، حمل و نقل، مخابرات و ارتباطات، خدمات اداری و دفتری، تجارت، توریسم و رستوران داری) بوده است. اگر از بخش خدمات، تجارت و خدمات اداری و دفتری را که تولید نیستند، کنار بگذاریم (خواه آنچه مربوط به کارگران مزدی است و خواه آنچه مربوط به کارکنان مستقل) به نتیجه تقریبی زیر می رسیم:

بخش اقتصادی	سهم کارکنان مستقل در تولید	سهم کارگران مزدی در تولید	کل
کشاورزی، دام پروری، جنگل داری، ماهی گیری، شکار	۹/۷۵ (۷۵٪)	۳/۲۵ (۲۵٪)	۱۳
صنعت، معدن، ساختمان، آب و برق	۳/۶۷ (۱۵٪)	۲۰/۸۳ (۸۵٪)	۲۴/۵
خدمات (آموزش، بهداشت و درمان، حمل و نقل، مخابرات، ارتباطات، توریسم و رستوران داری)	۱۶/۶۳ (۲۵٪)	۴۶/۸۷ (۷۵٪)	۶۲/۵
جمع	۲۹/۰۵٪	۷۰/۹۵٪	۱۰۰٪

بدین سان سهم تولید کنندگان مستقل در تولید ناخالص داخلی بدون درآمد صادراتی نفت کمتر از ۳۰ درصد و سهم کارگران مزدی بیش از ۷۰ درصد است.